مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی

سلیس میں ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور [illegible] میں چھپا

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہو جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہو اس کتاب کے ٹیٹل پیج تین صفحہ جو سادے ہین اُنمین بعض کتب نایاب زمانہ فارسی و اُردو کی درج کرتے تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب نایاب زمانہ فارسی		رسالۂ مناظرۂ تدبیر و تقدیر۔ از	
عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات		ملا نجم الحق صاحب۔	۹ پا
از علامہ علاء الدین زکریا کاغذ سفید۔		قول فیصل۔ از امام بخش صہبائی	
با تصویرات دو طرح۔		دفع اعتراضات خان آرزو۔	۸ر
(۱) با تصویرات رنگین۔	[illegible] پ	مطلع العلوم و مجمع الفنون یکجائی	
(۲) با تصویرات بغیر رنگ۔	[illegible] پ	ہر علم و فن کا ذکر جامع علوم کتاب ہو۔	[illegible] ۸ر
معلومات الآفاق عجائب خلقت		مخزن علوم۔ مع نقشہ۔	۵ر
از امین الدین خان۔ کاغذ سفید		مکتوبات لارڈ ڈفرن۔ ارشاد سابق	
با تصویرات دو طرح۔		ویسرائے گورنر جنرل ہند مترجمۂ مولانا	
(۱) با تصویرات رنگین۔	[illegible] پ	ابوالحسن فریدآبادی۔	[illegible]
(۲) با تصویرات بے رنگ کاغذ رسمی۔	۱۲ر پ	خزینۃ الامثال۔ محاورات و امثال	
ایضاً۔ کاغذ کندہ۔	۱۴ر پ	زبان زد عربیہ۔ فارسی و اُردو مصنفہ	
انشائے اسرار فرمیشن۔ از منشی		سید حسن شاہ صاحب۔	۸ر
ظہیر الدین بلگرامی۔	۳ر تا ۹	**کتب نایاب زمانہ اُردو**	
دبستان مذاہب۔ مذاہب اقوام		لطائف و ظرائف۔ مصنفہ منشی	
مختلفہ تحقیق تمام۔	[illegible]	جیگوپال صاحب۔	۳ر

مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

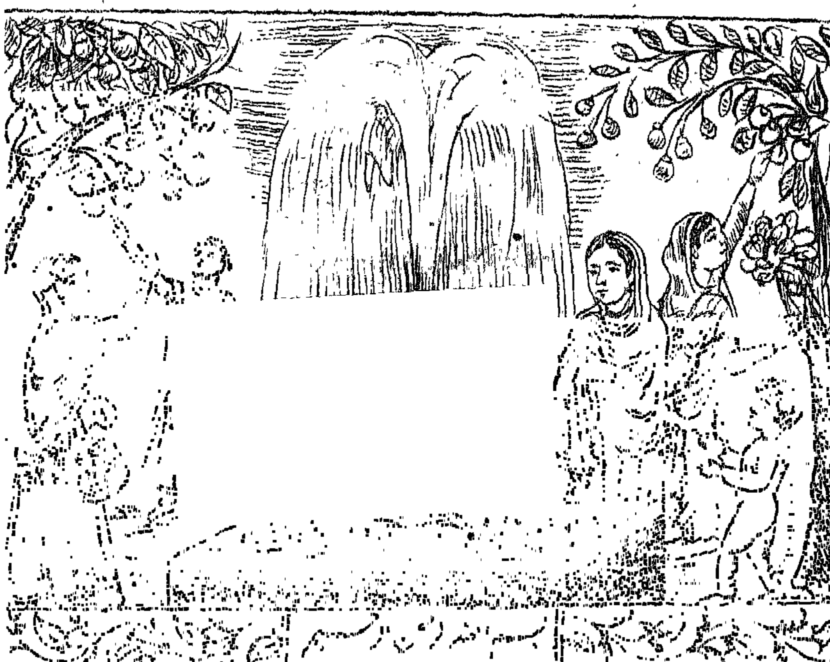
سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی

سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم سنہ ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا



بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه وسلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بنگالی است که بواسطه تدوین این کتاب در صدد افتاد و با ذخار کتب جمله علوم و فنون ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هرکار باعانت پروردگار مسلمه روزگار است الا در تفاوت
درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت به وقت مناسب
اشتیاق این هیچمدان هم سیر سد مصداق اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیره اسکندرانیون
موفق گردیدم نسخه دیدم از عجایب فنون غریبه مملو و از غرایب رموز عجیبه مشحون که تا امروز خازن روزگار را از نظر
اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته و دیده خرد دوربین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود از الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادره روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظوره دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مستفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنائی بتان عجائبات شکست بشنو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی ولایت

قدیم وحصنی است عظیم منسوب بانطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت ننماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزون است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب التماس انسب باشد و الا مستحق آن هستیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزی
چند به لیت و لعل داشتند معتصم بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند
که از تغییر دین و قتل نفس ما را مصئون دارد تا فتح دیر نمائیم معتصم بالله بعد از عهود عبد الملک ابن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیائی که در آنجاست
نمود ایشان بر دیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در آن دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اقفال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفاء ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت با سیر خود نمودند تا آنچه بمشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوئیم در این خانه چیزی نبوده راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشهٔ
تمام در بنا امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست پنهان بعضی گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رای قوی تر است پس بالات مخصوص دیر را مساحت کردند سطح اسفل او را ده ذرع یافتند و

اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نمود حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت متبرسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا برا
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیراکه از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخاه منهدم گردان این راکه ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم
ارسطو و علم هرمس اکبر دران ست درین درست معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد هندس را طلب نموده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیرا بنیدا ختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن بر کن چون شروع بحفر نمودند آثار صندوق ظاهر شد از سنگ قفل آهنی
بر و مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوق دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده وکلیدے در وآویخته با زنجیرے طلا و درکنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او
تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورقی دوازده
سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود اینست

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیز ترین و بزرگترین چیزے بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون و محفوظ
داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات
او تحریر نمود و ایادی تقدیر سر رشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت آباد
عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقاے سرمدی که ساغر مصریان

ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از آن سراپا حیران
مستمندریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد با آخر حیات خودش خواست که درر فاخره و لآلی باهره در دست جهله
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دریست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن چو سنگی نمی نماید بنابرین صیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از نجهت در آن
دیر مخزونی ساخته کتاب را در آن موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جمله نامحرم مصئون ماند و وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج ویران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد با دشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب در آن صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و در وی منقوش انطیوخوس که ملک یونان و از تلامذهٔ ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس شد که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغییر و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زینهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بجهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری بر و مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از فنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطی
بر و طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنامستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود برخود فرض عین دانستم و تخلف او را برخود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طوبی صاحب
دولتی را که طغرای این سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب او دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او باران عنایت حق دریابد و از نتایج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله اورا از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود بکرات و مرات با علماء هر جهات مقابله کنانیدند
تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب خود اصلا تغیری
و تبدیلی نیافته معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را بانعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

انیست اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات با وست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر
و عالم استحاله و تغیر و علة کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نفوس
خاشعه و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بلی ایجاد جمیع کونات و احداث کل موجودات
جلوه از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچه اضوای
شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت
با و نقصانست و ذات او بری از صفات و مقتضی از القاب ست زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات
وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تمجید قادر بر زیاده ازین نیست که گوید هو ولا هو الا هو

سبب تالیف این کتاب

و هو سطا طالیس با اسکندر ذو القرنین فیلقوس گویدا یها الملک بعزة الله و موقع تو و تجلا ئل
مقامی که نفس ارفع تر از تحلی بحلل کمالات در ان مقام تمکن یافتم و باستکمال فضائل و کمال و
اشتمال جمله صفات ملوکیه که تو ارزنده و زیبنده آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت نموده
است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری (حضرت ادریس ۱۲) و تحقیق که دانسته انچه خواهد شد از حال خلائق و مال
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبوده الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفاده آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول فتح ملک از مقدونیه ملک مکرر از من طلب آن نمود و بتشریح و
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به
تعلل و عسی تاخیر می نمودم تا وقتیکه بر آن مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم
چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن بر داشته معزز و مکرم ذاردا ها و میت

درحفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بمشافهه ذکر بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم وسبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلندست و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب هذا

فن اول در اصول مقدمات این علم ـ

فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات ـ

فن سوم در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن ـ

فن چهارم در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دهد ـ

فن پنجم در صنعت حرزه طامسیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد ـ

فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه ـ

فن هفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره ـ

فن هشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه ـ

فن نهم بذکر خواص نباتات ـ

فن دهم بذکر خواص اعضاے حیوان و ما یتعلق بهاء

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور بتمامه مندرج ساخته الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر با تبدا لفظ مستزاد و بانتها لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا مشتمل ست و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبت تامه و مقارنت کامله حاصل است لهذا این رساله را موسوم به خواص خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج خواص و یک خاتمه ساختم

مقدمه فن اول

در اصول مقدمات این علم ـ

بشنو مراد از علم در ینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار سودع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علوی ست زیرا که اشخاص عالم

سفلی همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه بهر دو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست بظواهر بعضے اجسام و به بواطن بعضے بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست با فلاک علیا تا که متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامندش چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اندپس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه لیکن نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده ازان ست که ما محتاج شویم با ثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیراکه فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست که
هرگاه یکے از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دائره از دو ر بشود ه هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد را بشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائره هرگاه میان شمس و یکے از عطارد یا زهره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا و محترق شود و هر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر یک
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابداً و متحرک بحرکت شمس سبب زیادت و نقصان باشد و این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لهذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظهور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بر یک حال موسوم به نیر اعظم شده و تاثیرا
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضے مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق مواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان سکنه آن اکثرا سود ست زیراکه حرارت شمس سبب احتراق امزجه ایشان
شده سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند یا سکان اقلیم اول را سواد اقل است

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنا برآن لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه درین اقلیم بغایت اعتدال ست ای شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دورست و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکما و ذوی العقول و علما مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
درو اقل هست از اقلیم رابع بنابراین تولید برف و یخ درین اقلیم شود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجه سکان این هردو در کمال فجاجت است و دلیل برآن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقهٔ عیون و عدم سطبری شعر و جعدهٔ ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعید است از ایشان و اثر اشعه دران اراضی در نهایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضا بسیار
دور ست از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را اسکنهٔ سادس و سابع اثر معتد به نباشد تا
تبدیل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است پس شمس اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجهٔ ایشان ست مثلا علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بهمت خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نیاید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس ست در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اسلامی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مخصوص اهل اقلیم رابع اهل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهر که زیراکه
سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلاد دون بعضی
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعه شمس ست مثلا نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و مویز و انجیر
امثال اینها باشد در بلاد باردة نروید و براین قیاس در اقلیم اول انار و بیدانه و هیل و مرو بد و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استوا ست اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس امر بینست
ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع و غروب تاثیرات مناسبه پیدا شد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت و برودت که
بسبب قرب و بعد شمس حاصل است چنانچه فیل و نیلم و غزال مشک و کرگدن در زمین هند پیدا شود
و در غیر این اقلیم پیدا نشود و غیر غزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد و فیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سودانست تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بلا اشتباه از افعال آثار
شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استحاله و تغیر باشد اما قمر در مد و جزر تاثیر او
محسوس است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی و مد کند و لا یزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود و مد تا آنکه قمر بسمت
قدم برسد و مسامت شود بمرکز عالم بحر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض است پس ب
جزر کند تا وقت رکوب قمر با افق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابدا و ایضا از حالات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم با حوال مرضی و تفقد اوقات علاجات کند و مراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند بمثل کدو و خیار و خربزه ببیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور و ضیاء آن باشد بدرستی که در بین لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد
که بغایت الغایت تفاوت کرده است و این از آنجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه آثارات دال است بر عظم حال قمر و بر اینکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله و تغیر است فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر است
که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمائیم و گوئیم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در تسدیس اسی در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد و زهره در تثلیث اسی در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه بیکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متمتع

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلایق در تعجب افتند و اگر بر خلاف
این زهره محترق باشد یا منحوس باشد یا بزحل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
یا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم با ایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلاً نوره که عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلاً آن نوره مو نستردد و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید و از موضع بر نیارد و
اگر اثر کند اثر معتدبه نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن درینوقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد فاسد اوست
و خوردنی باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی به صعوبت تمام بدینوجه که در ان وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را میخواهد بوجه قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد درینوقت مانع آید و ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده ها بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت بغایت
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلاً اگر عادت جاری باشد که آن دوا بعد مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چهار واقع نشود و گاه باشد که مطلقاً تاثیر نکند و همینطور ضرری که عادة جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلاً بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود و ایضاً اگر طبیبی بر سر بیماری بیاید چه بود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از بعضی وجوه
تحسین و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود از آنجهه طبیبه آن طبیب بمشام بیمار نرسد و اثر شفا از صحبت او
بمریض عاید نشود و اگر بعکس این باشد مثلاً اگر قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول و زهره بمیزان باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی لیکن شود این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعمل از نجاست کسی که سزاوار عملی باشد و اراده کاری کند اقتضاء

ازین کتاب فیض توانند برداشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند توانند شد که در جمیع اوقات هر فعلی را بحیکه
افعال وتاثیرات کواکب در وجاریست محافظت کند اگر چنین کند تحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده ویقینی
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصاعد معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند وزود آن مدعا بفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال مینماید و از دعمل او باطل و مقصود او مفقود شده اصل مدعا بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستزاد

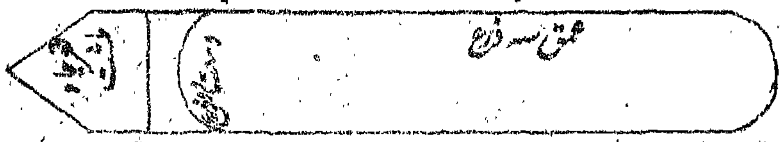
بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم میگوید گم کردهٔ راه این وآن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چندرا از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه وثمانین وتحفت عابری ومیزان واسنا خالدی وطغرائی
حضر موتوی وغیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر مقدمه وپانزده فصل ساخت مقدمه در
تعریف علم کیمیا وذکر خواص واصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند ودر آن تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضے به بعضی نمایند تا حاصل شود ذهب وفضه از باقی فلزات فقط لیکن ذهب اشرف اجساد است بدلائل
اول [illegible] اعتدال است از سائر اجساد ثانی قبول آفات نمیکند زیرا که قبول غش درو کمتر است از غیر او
بنا برین این جسد را علو مرتبت وتمیزی هست از سائر اجساد ومخصص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد وبعد ش فضیلت فضه از سائر معدنیات است ویکی از فضائل وی اینست که قبول
معارجت ذهب کند یعنی آنکه ضرری ونقصان یکی ازین دو نرسد بنا برین فضه مختص به قمر گردیده دیگر آنکه فضه را
نورانیت واشراق عظیم است وهرچه اتفاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخن نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے وتبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان چه حیوان اشرف اجسام
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان مخصوص آن گردیده همچنین ادویه که اخذ کرده شود از چربی اخلاط ورطوبات
واعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر مستزاد از آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه وابلغ سموم است اعظم مرکبات که
تاثیر کند در اجسام وغیر این را برین قیاس باید کرد مستزاد ارواح وآن عبارتست از زیبق ونوشادر واقسام
گوگرد وانواع زرنیخ واین چیزها معدنی اند وبر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب وفضه وارزیز وسرب وحدید ونحاس وخارصینی یعنی جسد النقاس مراد از اجزاے روابط است که
میان ارواح واجساد ارتباط دهد حجر اسود مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد و مذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روے توتیا و ثانی عبارت است از شیح یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زر است مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایما از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد طبق است عروس گوگرد صراف نمک تلخ اسد
شوره تقطیر عبارت از آنست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را بآواز سنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفے کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هردو ظرف از گل و لت
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتے در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزا
مشمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد بجهے
گذارند که عفونت دران پیدا شود و کرم ها بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو اول موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن ده ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعد ش دو روز آنرا نیک با آهک اندوده مستحکم نمایند که نشف اجزاے ثانیه مطلقا دران
واقع نشود و هرگاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسب و خربالا صفه بریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در هر پانزده روز این زبل را تغییر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست



وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هر چه در او باشد در هاون کرده سحق تام نموده نگاه دارند خواه گرم افتاده باشد خواه نه و بعد هم موریچه هرچه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعف بیامیزند با میزش خوب پس همه را در قدحی کرده سر قدح را بپوشند و در چاه تعفین گذارند مدت بیست و یکروز بعد از آن سر او را باز کرده و طبخ کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نمایند

فصل اول
در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیهٔ اجساد و تطهیر او ساخ ایشانست و این آب سوم به صابوس است ترکیب بگیرند سدرت شقایق بهری و سبوز انده اضافه کنند بر او آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع اشخار ای بحی بر او افزایند و اولا هر یک را جدا جدا کوفته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از آن در حوض انداخته چندان آب بر او بریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاو کندم ای بجوسه و میان آن آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند بعد از آن سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل است باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بحوض دیگر رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم
در استخراج آب ثانی مسمی بقوبال

ترکیب بگیرند سدرت سوخته جزوی و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هر یک سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده با هم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بر او بریزند که بر بالای او ایستد و کاه برنج ای بر بالای آن افگنند چندانکه بپوشد و بهفت روز

هفت

گذارند بعدش بشاخهاے درخت سراورا باز پوشند وپس از هفت روز راه حوض دیگر بگشایند تا خلاصهٔ آن تمام وکمال بحوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مسمے بزعفراسیدوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بیست درهم نوشادر یک رطل وبا یک صد وبیست رطل آب بپزند تا چهل رطل ماند همین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده صدف محرق سائیده چندان برو ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک وسدس وزن آن نوشادر وسدس وزن آن زرنیخ زرد وبرابر ثلث وزن آن گوگرد زرد وبرابر ثلث وزن آن اشخار همه را جدا جدا صلایه نموده بهم آمیزند واز آب ثانی چندان برو ریزند که هفت بار خمیر شود بعدش سراورا پوشیده مدت بیست ویک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع مسمی بطیراوس

ترکیب بگیرند برادهٔ نحاس وبرادهٔ حدید وبرادهٔ رصاص اسود هموزن وبا سرکهٔ شراب که مصعد باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر وسدس جزو زاج یمنی سوده اضافه نموده بآفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر وسدس وزن مجموع زرنیخ احمر وثلث وزن آن گوگرد زرد وشش حصه برابر جمیع اجزا آهک وبرابر مجموع صدف سوخته [آب زلال ۱۲] اجزا را صلایه تمام نموده آب زعفراسیدوس برو ریزند هفت بار بمقداریکه بالاے او ایستد پس خشانیش توجیه یا بسه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت هشت روز تا شود این آب بغایت قویست مهالک قتال کل حیوان بمجرد لمس وبا بخار آن در دماغ ضرر عظیم کند بنا برین حسب [حضرت ادریس ۱۲] علیه السلام میفرمایند که مباشر عمل این اساس را باید که اول پنبه ترکرده کافور وگلاب در گوش وبینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصئون ومحفوظ ماند

خواص در کوزه ریزند وسر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منحل گردد **ایضاً** هر حیوانیکه درو غوطه دهد مقدار نصف ساعت آنرا منحل وگداخته گرداند **ایضاً** اگر در چشم خفته بچکانند حدقهٔ او گداخته شود چنانچه که ندانند که از کجاست **ایضاً** اگر در گوش بچکانند موجب تشنج دماغی گردد

حیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزۂ آہن یا مس در و فرو برند و یک شب گذارند سوختہ گردد بمثابہ کہ گویا در آتش سوختہ اند باطن و ظاہر کوزہ را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواہد شد

فصل پنجم

در بیان استخراج جوہر مستودعہ قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ کہ گرم باشد نیم رطل و اضافہ کنند برو خون بزکہ گرم باشد بعدش در قرع انبیق کردہ برسم مشہور تقطیر کنند و نگاہدارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس کہ بفصد اخراج کردہ باشند خمیر کنند این ادویہ را اشخار و نوشادر دو جزو و زاج سہ جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زہرۂ بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایہ کنند و باہم آمیختہ در موضعی گذارند کہ آفتاب در و نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند کہ بالای آن بایستد و مدت سہ روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواہش کوفتہ نرم نرم صلایہ کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار کہ ہفت بار معمور کند بگیرند و یک شبانہ روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب برو اضافہ کنند و در محفوظ اول مخلوط نمودہ ہفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باہم آمیختہ سحق بلیغ نمودہ بست بار چندان کہ معمور شود آب ریزند و بپزند تا دو درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافہ نمودہ ہفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از ہر یک جزوی در مغرفۂ حدید کردہ در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعدش کبریت سودہ جزوی و زجاج مسحوق نصف جزو گرفتہ در وی ریختہ یک ساعت در آتش حرکت دہند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکہ کہنہ در سنگ صلایہ کردہ یک ساعت خوب بسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سہ جزو نورہ اضافہ آن نمودہ در حوض مدت بست و چہار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راہ حوض کشایند تا خلاصہ آن بحوض دیگر رود کہ جوہر مستودعہ قوت مریخ است

منافع و افعال این جوہر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچہ مطلقاً کثافت در و نماند و بسہولت قبول اکسیر کند چنانچہ اگر نحاس یا حدید را ہفت بار سرخ کردہ درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کردہ پوست او را بسرعت تخصیص حدید کہ بعد از ذہاب وسخ ذوبان و گداخت

او در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود بصلاح آید و اکثر اتفاقاً لیکه انطر بیرا س آید از این جوهر نیز بظهور آید
و اگر درین زرنیخ داخل کرده یکشبانه روز بگذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند که از غیر این آبها چنین پاک نشود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفهٔ حدید نهاده بآتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجیه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعدش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس ازان به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طرباس چندانکه اجزا را مغمور کند هفت بار بر و ریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریخته سرکه بقدر مغموری اجزا برو اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع اینها و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعدش بآب شیرین و خشک کرده نگاه دارند **نوع دیگر** اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفهٔ آهنی بآتش نرم گذارند و بعد ازان برابر وزن آن کندر سحوق بخورانند **ایضاً** سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحهٔ واجب است چنانکه در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد پس ازان از آتش برآورده مقدار ثلث وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیرگاو ده بار چندانکه مغمور کند برو ریخته در چاه تعفین گذارد یک روز و از چاه برآورده اول بسرکه و بعدش هفت نوبت بآب خالص بشوید تا صاف شود پس خشک کرده نگاه دارد

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست در فعل او را و اسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عملی که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کند که بیاض از و ظاهر گردد پس مطلب تمام ست ورنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه ملایه کند بعدش بسرکه بشوید بعده با برادهٔ نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد لون و براقت در مرتبه اعلی باشد یقینی غلطی در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبه ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیار سے آتش موجب احتراق زرنیخ است زیراکه زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم
در تطهیر نحاس

بگیرند پاره هاے نحاس احمر و چندان آب شیرین بر وریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کند آب گندنا بر وریزند چندانکه بیخ بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردارسنگ و عشر عشیر وزن آن حلیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بجزقه صوف آبها می اورا چیده بست و یکبار بر آتش سرخ کرده بروغن زیتون اندازند این ست تطهیر نحاس و ازالۀ کثافت آن

فصل نهم
در تبییض نحاس و تشبیه او به نقره

این عمل از افضل اعمالیست که اولاهرس اکبر افاده فرموده و بلیناس نسخه کرده اورا ترکیب نحاس مطهر یک رطل بگیرند و بآتش نرم گذارند بعد از آن اندک نوره ابیض و ده درهم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقره خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل اصلا شک نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقره دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر
در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز بآب طرایس نماید اما وقت سحق چندان طرایس بریزد که او را از قوام نبندد بعدش تمام این اجزا را در کوزه محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک کند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون
کوزه چیزی متحجر یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید که او را یک روز کامل با بیاض
بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یکروز بسایند پس ازان هفت بار بسرکه بسیار ترش شسته
هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند
بعدش با تال ساده تصعید کنند جرمے بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود
یکدرم او را در بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضه خالص گردد

فصل دهم
در تلیین نحاس

بشنو با ختلاف اشکال افلاک نتائج اعمال مسلوکه واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب
هر عمل متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیرا که اثر تحسین در فضه مصنوعه زیاده تر اثر پذیر است
چنانکه در وقت مباشرت صناع جهت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه او را با فضه
خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولاً
باید که او را در آتش سرخ کرده بآب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت
آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع
این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را
چنانچه گذشت بزبل مستحکم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب کندنا و
آب عذب اضافه آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق
را نیک فشرده یکجا جزو زیت که یک سال بیشتر بر و گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بست و یکروز
دفن کنند بعد ازان خونابے که مقطر از قرع انبیق شده باشد برو اضافه کنند و در چاه تعفین
چهارده روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و
این اسرار کبیرست حفظ کن این را و نگاهدار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کابلیاس
خوانده بتازی یعنے آبی که یبوست ازو میگریزد بگیرند ریزهاے سم اسپ و ریزهاے
سم خر نصف جزو و براده شاخ گاو میش ثلث اجزا و براده شاخ بز ربع جزو و

بریزند بر دو خون بر نیز بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و
برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار
وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن نزاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر
نزاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد ازان این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند
بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلیین نحاس ابیض پر اکند

فصل یازدهم
دربیان نقل نحاس از هیأت نحاسی به هیأت ذهبی

بشنو سزاوار ترین اجسام بانتقال از هیئت به هیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج
طلا و هم بالعکس نشود بی آنکه حادث گردد اندا جدی بران کیفیت رو به دیگر و بی آنکه نقص فضیلت
احدهما پیدا شود بلکه هریک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هردو
مساوی باشند دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانهٔ گداختن هردو مساوی است اما نحاس اشبه
اجساد سبعه است یا ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانهٔ گداخت و ایضًا قابل
ممازجت ذهبی است امانه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است
که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند
دیگر نحاس بعد تطهیر ازو سلخ حسن اللون و ذهب المنظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه
هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات ازوزن وسخ اهم مطالب ست باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره
درخانهٔ خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل درخانهٔ خود یا در شرف بود
ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا اغراسیوس نامند بگذارند
بعد ش آب را اولا بسر که تر کنند پس نوبت دیگر با آب شیرین بشویند انگاه برابر نصف توتیا
زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر یاد و جمع کرده بسایند با روغن بیضه و

باتش معتدلہ بجوشانند مدت ہفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او روسختج اضافہ کردہ باب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایہ کنند و بعد از سحق ازین آب چندان برو ریزند کہ مغمور شود و یکشب گذاشتہ صباح آب را ریختہ باسرکہ مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً با نمکاب بعدش باب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافہ نمودہ مجموع را بمارتلین لسے کابلیناس سحق کنند بعدش بجوشانند باتش معتدل القوت یک شبانروز پس ازان سحق تام نمودہ اولاً باب اول ای صابئوس ثانیاً بسرکہ ثالثاً باب صاف بشویند و بدانکہ توتیای مطہر اکسیر اعظم ست بمنزلہ کہ منقلب گرداند ہیأت نحاس را بہیأت ذہب بحسب لون و رونق وقوت ولینت بدین ترکیب کہ یکدرم توتیای مطہر را بر بست درم نحاس مطہر القا کنند ذہب خالص گردد باید کہ اصلا درین شک ننمودہ حفظ این طریق نمایند زیرا کہ این افضل علوم و اشرف ابواب است

فصل سیزدہم

در تطہیر فضہ و تخلیص او بابک در صاص

کہ قلعی ست چون این در غایت شہرت است بجمیع بلاد کہ از انداختن باتش ملتہبہ بعمل معروف صاف گردد لہذا احتیاج باظہار ترتیب آن ندید

فصل چہاردہم

در اکسیر فضہ

ای جوہر فضہ را منقلب بذہب کنند و این منوط برچہار قاعدہ است

قاعدۂ اول

بگیرند برادۂ ذہب دو مثقال و برادۂ فضہ دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر یک مثقال این مجموع را بسرکہ شراب صلایہ نمودہ سحق تام کنند پس ازان یکدرم زیبق ملحق نمودہ سحق نمایند مدت یک شبانہ روز بعد ازان درکوزۂ گل یا قارورہ زجاجی کردہ بگل حکمت گرفتہ در تنور تافتہ نہند وقتیکہ قمر در تثلیث مشتری بود و یا حدی از نحسین ناظر نباشد بعد از ہفت ساعت بیرون آورند

قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر چهار پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اول روسختج را سحق نموده برادهٔ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش یک شبانروز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافه آن نموده با سرکه مصعد یک شبانروز بسایند و در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و در پنج مثقال فضهٔ خالصه بیندازند بعد از ذوبان فضه بمنزلهٔ احتراق واگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند وازان بآبی که مسمی به مستودع قوهٔ مریخ است یک شبانروز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه آن نموده برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس از هریک دو مثقال و چیزی از جواهر مستودع مریخ بر و افزوده یک شبانروز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ فضه دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هریک ازینها را علیحده بخونابه مصعد سحق بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر و افزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک مثقال زرنیخ یک مثقال اضافه کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتدای این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود و یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که با قرع انبیق استخراج آن نموده باشند با نار لینه و بعد ازان جمله را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند تبری احمر اللون که منظور بود قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت القا این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

خالص جید و پنجاہ مثقال و سبکہ کنند و سہ نوبت در بوتہ ریزند با آب لیمون و بعد ازان ایضاً سبکہ کردہ بورۂ ارمنی برو القا نمودہ ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا پیچیدہ در بوتہ انداختہ بگذارند از آنجا ذہب پاک خالص برآید کہ کسی را در وشک نباشد

فصل پانزدہم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکے اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو قسم ست یکے اکسیر ابیض کہ آن فلزات ناقصہ مثل ارزیز و سرب وجسد و زیبق را از مرتبۂ نقصان بدرجۂ کمال فضہ رساند چہ درین اجساد مادۂ فضہ بالقوۃ موجود است اما بسبب عوارض چند مثل رطوبت زائد و غلبۂ ارضیت کہ در معدن بایشان لاحق شدہ بمرتبہ کمال نرسیدہ اند پس چیزے باید کہ آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و ہرگاہ آن کثافت و رطوبت زائل شود لامحالہ بمرتبۂ کمال رسند و فضۂ خالص شوند کہ ہیچ فرق در میان آن و معدنی نباشد و مثال معدن با پزاوہ خشت پزان مصادق می آید کہ چون حرارت آتش باعتدال بخشتہا رسد خشتہا سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزلہ فضہ و ذہب است کہ در معدن بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفتہ و جائیکہ حرارت آتش کمتر رسد خشتہا سست و منفعل و بدرنگ باشند و این بمنزلہ رصاص و سراب وجسد و زیبق اند و بمقامیکہ حدت وگرمی آتش زیادہ تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزاے خشتہا را دہد نشفہ شود کہ آنرا بزبان مہاے چھانوان گویند و این بمنزلہ مس و آہن ست و اصل ہمہ فلزات زیبق و کبریت است پس عاملان این فن براے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضہ و بجہت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر و ذہب مقرر کردہ اند و این ہر چہار اجزا را ارکان اربعہ و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلۂ آتش اند و نوشادر بمنزلۂ باد و زیبق بمنزلۂ آب و فضہ و ذہب بمنزلۂ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر بمنزلۂ ارواح اند و فضہ و ذہب بمنزلۂ اجساد و چیزہا یکہ بحالت ترکیب و امتزاج دران داخل کنند از قسم سیاہ و غیر آن بمنزلہ نفس ست و نفس رابطہ است در میان روح وجسد پس بناے اکسیر بر روح و نفس وجسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این سریست از اسرار و رمزیست از رموز و چون چہار چیزہا براے عمل اکسیر اختصاص یافتند پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهار است اول سحق دوم تصعید سوم حل چهارم عقد و طریق این اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال با تمام رسد پس چهار قوت در ان اجزای مرکبه حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ که بر هر جسدی از اجساد که انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد ناقصة اللون را بالوان و اوزان مخصوصه فضه و ذهب در آرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد متحلل و کثیر الحجم را بحجم و عیار فضه و ذهب واصل گرداند اینست باجمال آنچه بتفصیل از زبان کاملان شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاملترین دودمان این فن بمارسیده بی کم و کاست در این اوراق درج میکنم هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و بحاصل مطلب کامیاب شود باید که ما را بدعای خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد و هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از و این عمل درست نیاید و یا تمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه یکرنگ مع چند نر که همه استخوان ها و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بجهت آن قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان بفراغت تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزهای دیگر نیندازند و آب و دانه اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک است هرگاه ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها بنشانند چون بچه ها بر آیند هفت روز سیر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کهربای بهتر دوازده توله کبریت اصفر یک توله زرنیخ ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمانی یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس یک توله زعفران نحاس یک توله جسد یک توله عقاب محمر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه را با آب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده باحتیاط از گرد و غبار محفوظ دارند بعد ش بگیرند یک ماشه ازین دوا و یا بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود بخون گوسفند خمیر کرده و دانه ها نموده بچوزه ها بخورانند بچند روز نه بیکروز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه ازان دارو و بست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده بچند روز بخورانند و بعد تمام شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یک حبه از دوا
زیاده نموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه از و بگیرند و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا بخورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و
چیزهای دیگر نخورند که مفسد عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده تخم در آیند
پس پوست تخمهای این ماکیان دوا خورده سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی
باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف منجمد شود و منعقد و قائم النار گردد و از ان
شنجرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد از ان
یکمثقال از ان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلای کامل عیار شود و اگر خواهی که
ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که چوزه های دوا خورده بار اول داده اند بزیر مرغی
بگذار تا بار دیگر بچه ها از ان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه بر آرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلائی خالص کند و اگر بیخیال چوزه ها را جمع کنی و یک مثقال
از ان بر شصت مثقال از هر جسدی که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا ماده و نر هر دو را بخورانیده
باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند
اگر چه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن آنچه که استاد فن با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد از وا این امر سر انجام خواهد یافت اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده خللی درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سر انجام نیابد

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیاء
برحق ست ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر
بر فلزات سرخ کرده یا ذوب کنند و بچکانند از مس نقره یا طلای خالص شود بعضی از ان آنچه که بتحقیقات
راقم الحروف رسیده نوشته میشود آک بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یای تحتانی
معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آک ست مگر فرق همین ست

که آگ خاخا دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ ست که بقدر دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان بر نه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود باید که آنرا از بیخ بر کنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنی

بقدرت الٰهی نقره خالص شود

دیگر تلیا کند بکسر تاء فوقانی و سکون یائے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خردتر ازان اندکے مائل به تیرگی و گلش زرد و درجائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گرہے مثل قند بر آید و چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از پنج شش آثار شود و آن گره را از بیل و کلند و دیگر آلات آهنی بر آوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے دران نباشد که زمین را بر کند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد بر آرند و نگاه دارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند و در شیشه باحتیاط تمام نگاه دارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب از هر جانب بر دارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک آثار قلعی گداخته انداز ند بقدرت الٰهی نقرۂ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد خشک شدن دران قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرۂ خالص شود و اگر بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد و اگر یک توله ازان گوگرد قائم برد و صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرۂ خالص شود بعون الله تعالیٰ

خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی و نعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس که
این چند اجزا را از رسائل خسرو شاه سماوی و جیل وکوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبد الله
مغربی مشهور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجه طبع حکیم ابوالقاسم احمد السماوی
منتخب نموده مسمی بسنجیل حیرت ساخته مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل گردانیدم

مقدمه

در تعریف علم ریمیا

بشنو که این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اہل این فن قواعد جواهر ارضی را باهم
ممتزج سازند که ازان اثر عجیب و غریب رونماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و
بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب مسمی است به جلنا هرمس فرماید که وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمی
حین خروج از رگ خواه بطریق فصد خواه بطریق دیگر که گرم باشد و شیر خر نیز از پستان خر
گرم بر آرند و از هر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماهی کوفته
درو آمیخته با هفت بیضه مدت چهل و هفت روز در چاه تعفین گذارند بگیرد زم ازین برای
اہلاک شارب کافی ست طالیوس حسب ہدایت ہرمس بگیرند زرنیخ اصفر و نوشادر و
کبریت اصفر مساوی الوزن و هر یک را جدا جدا نیک صلایه نموده در سرکه مصعد سه وزن
برابر آن به خیسانند و یک جزو زیبق و ربع جزو براده سرب را بسرکه کنه خیسانیده اجزای
اول را با و ملحق نموده دو روز سحق کنند بعدش با زہره گاو ساله خوب بمالند و مدت چهل روز
در میان زبل دفن کنند بعدش از آنجا برآورده در قاروره کرده در وسط خانه تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برائے اہلاک شارب وآکل یکروز کافی ست اما باید که با بتدای عمل ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بوده باشد فیثس برنیش وقت نزول مریخ برج اسد حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاہدارند ورا س ذنب افعی جبلی بسیار دراز ذنب را قطع نموده ہمان روز در ہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسر که مسعد بسایند یک ساعت وپنجدرم زیبق باو مخلوط کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده در وافشانند و آنرا در وسط قدح دیگر که از حدید باشد گذارند وطبق از آبگینه نهاده بعده گل حکمت در زبل تازه دفن کنند مقدار دورهٔ فلک بعدش این ہمہ را برداشته در حقهٔ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست اثانیموس انجا دہشر دیلوس حکیم ست حسب حکم ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند ذراریح دو درم تماب پالک وسام ابرص دو درم وتخم مورچه یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند وآب باروج چندانکه آورا بپوشد خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سه مرتبه بالائے آن تا مدت چہل روز بول کنند بعدش برآورده در حقهٔ سی نگاہدارند واگر وجود تخم مورچه متعذر باشد باید که در سوراخہائے مور سرکه بریزند که موران از ان موضع تخمہائے خود را بیرون آرند بعد از ان بیوض آنرا بدست آرد ہرگاه انسان بطعام وشراب مثقالے یا ثلث مثقالے از ان بخورد دران روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چہارم فنا نماید وظاہر نشود آثار شرب سم بر شارب آن وبر کسی دیگر حجر اپیاس بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید وبرادهٔ رصاص اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد از ان زرنیخ اصفر ربع جزو وزرنیخ احمر ثلث جزو وقلعی یک جزو اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند وچارجزو زیبق ویک جزو کبریت اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند ودر قاروره نهاده گل حکمت کرده در اثل تصعید کنند از انجا جسمی متحجر برآید نصف درم از ان در دو روز کشنده است و علاج پذیر نیست

قینان بن انوش این سم باسم موجد معروف است

ترکیب بگیرند قلعی ونوره مساوی زرنیخ وکبریت زرد از ہریک سدس جزو نوشادر ثلث جزو وبول اسپ چندانکه مغمور گند اجزا را سه بار بر و بریزند و بدت بست ویک روز در حوض

موقوفه گوشه که آفتاب کم افتد و سرد بود بنهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت
از راه حوض تمام آب بحوض دیگر برند و باتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاه دارند بعدش
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکه بس شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهترست پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته با سه چلپاسه زنده و یک ضفدع جمع نموده بسرکه مصعد چندانکه دو بار بسر
آید بر و ریخته بجوشانند تا ضفدع و وزغ ها مرده شود بعده صاف کرده جزو سقمونیا ــــــ
انطاکیه اضافه نموده باتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را برو اضافه
نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شریک آن کرده باتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برای اہلاک کافی ست **ایلاؤس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاعیه سه رطل و بصل الموف نصف رطل مجموع را
کوفته آمیخته بول اسپ چندان بر و بریزند که از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بعده بفشرند که دست باو نرسد و آبش را صاف کرده باتش لینه بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریخته قدح دیگر برو پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شیشه گذارند
و بطریق مذکور بالاے همه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان برو بریزند که هموار شود و مدت
چهارده روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چهارده روز
دیگر دران زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدش بر آورده مدت
چهل روز با آفتاب گذارند تا خشک شود یا باتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقالی ازان
میکشد در دو روز **قیاثا** بگیرند افاعی سر بهن کوهی دو راز آب دو عدد و قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاه دارند که مقدار بیست رطل باشد و قطع
قطع کنند هر یک را مقدار ده ده درم و در بیست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مهرا شود
بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک **مثقال** ازان
بیک روز میکشد **باوراس** اہلاک آن بدو طریق ــــ یکے شربا دوم اگر بپزند یا کاردے

یا چپکاے بمالند مجروح شده بمیرد

ترکیب ده رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بیست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب خیزران

ای اسالّه خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در وریخته باچوب انجیر حرکت
دهند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در وریخته بآفتاب گذارند تا ده رطل بماند آنگاه صاف
کرده در حقه نگاهدارند بعدش بستانند برادهٔ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر
نصف جزو و مجموع اجزا را به بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را بر وی اضافه کرده
خوب بسایند تا یک جزو شود و بعدش کندش و اغصان لاغیه گیاه حشیش شیر سست هر یک نصف
رطل کوفته دران افگنند و مجموع را در ظرفی کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز بطریق معهود
بالای آن بول کنند بعدش برآورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاهدارند تا تا
سیاقوس زهرهٔ افعی سه عدد و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ کفتار هر یک هفت عدد و مرارهٔ کلاب مرار اغنام
که در مقابر جای دارد بگیرند و آن سه افعی را که زهره از وگرفته شده با غصانه پاره پاره کرده در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب ایشانرا بوزن مرارهٔ هفت بار برداrند و در مرار آب
ریزند و بسیار حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر باو مخلوط نموده بچاه تعفین
نهند بدستور مذکور و بعد از چهل روز برآورده در ظرفی نگاهدارند مقدار چهار شعیر ازان میکشد
در یک ساعت سیثالاس بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مرارهٔ افعی و مرارهٔ اسود سالخ
و مرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ یوز و زهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته
چهل روز در چاه تعفین گذارند بعدش برآورده در ظرفی نگاهدارند و شعیر ازان در همان روز هلاک
کند و اگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح هلاک شود و اگر شخصی به سیا به لمس آن کند و نگاهدارد دستش
سرخ شود و بعد ساعتی هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاغیه
چندانکه میسر آید برو اضافه کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی هندی ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر ده رطل و آب کرفس رطلی
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز باچوب انجیر حرکت دهند پس
ازان بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش برآورده صاف کرده آب او را در ظرفی

انداخته در تحت زبل مدت بست و یک روز دفن کنند بعدش برآورده در کوزه نگاه دارند میکشد
بطریق اسهال کبد با سهال یک مثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و
خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده
نوشادر ده درم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آبش را در ظرف چینی
کرده بآفتاب ضعیف نهند یا بآتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوهر ادویه باقی ماند
پس لبن یتوعیه بقدر معمورے ادویه برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براده نحاس
و براده حدید از هر یکی پنج درم و سبر که مصعد سحق بلیغ نموده با پنج درم نوشادر یکشبانروز با محلول
اول بیامیزند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل
آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل و دو درم قاقله و بست درم دارچینی خیسانیده
بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته
در آفتاب نهند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بخنده میکشد **انار وس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاه دارند هر کس که بخورد
ازان ساقط گرداند قوت او را و اطفاے حرارت غریزے او کند و اگر جاهلی خلاف امور مقرره
مقدمه نظر بحال صنعت و قوت کواکب نکرده باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نبیند
زیرا که قوت سمیات هر چند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

بیانوس موجد آن صلائیل بن قنیان است

ترکیب حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبر و
عروق کرفس و بیخ معتربری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه و بیخ سوسن
کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال و دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و فردمانا و زنجبیل
و مویزج و مصطگی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بیخته با دو وزن عسل گرفته
معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق هرمس الاکسیر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه انماید

ترکیب اصل الفاشره و پنجدرم جنطیانا ـ ــ رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه و عود هندی از هریک ده درم و صندل سفید و مروارید بکر و لبید و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و سیعه سائله و لادن و کندر و دوقرفه و سانج هندی و قرنفل و زنجبیل از هریک شش درم و بیخ صعتر فارسی و بیخ سوسن کبود از هریک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** مسمی باثیرسالیوس جوز هندی دو رطل و دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و سانج هندی و مصطکی و زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هریک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و مامیران چینی و زراج دعا قرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هریک سه اوقیه سیعه سائله و کندر از هریک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هریک یک اوقیه غیر ممزوج همه اجزا را کوفته بیخته و صموغ را حل کرده با دو وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یکمثقال دافع سموم است **تریاق هرمس** وقت نزول مشتری بدرجه اوج خود قادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو و درونج عقربی سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری می پزیر آسمان تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بندقها به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن زهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیاله آب شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهره او و بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

	تریاق الیونوس	

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند فلونیا ده درم کهربا دو درم زعفران دو درم حشیشه بادرنجبویه یکنیم درم قادزهر برابر نصف جمیع اجزا هریک ازین اجزا را جدا جدا

کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران
قمر با مشتری در موضع مذکور بحقه طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند اگر سموم قاتله یکدرم
خورد نجات یابد و اکثر اجزای سمیه بطریق عرق دفع شود

تریاق دردیلوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشا او را برآرند
با آب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که نرم هموار شود پس با آتش معتدله بپزند
تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند دارفلفل و جوز بویه و قاقله از هر یک پنج درم زعفران دو درم
ساذج هندی پنج درم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هر یک سه درم قردمانا چهار درم
حب الغار سه درم قاشره و جنطیانا رومی از هر یک پنج درم مجموع را در هاون کوفته با ادویه سابقه
آمیخته با دو وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم و میعه سائله
و لادن دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به محفوظ اول مخلوط
نمایند بعدش خرزه حمار و خرزه یوزنیک صلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت
آلہ تناسل
بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برای مضرت سموم است که جمیع سموم را بعرق
دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها
تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع است

فصل سوم

در عجائبات متفرقه

براده سفیده رومی در پنبه کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده در آن پیچیده شود بعدش روغن
لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هر که بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و
دندان سیاه نماید ایضاً خون کنجشک سبز پوست گردن خروس مالد و پاره زنگار در آن بپاشد
و بجامه کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان
نماید که مرغان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند ایضاً بگیرد پیه خوک و پیه گرگ و
هر یکی را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهد و هر دو را روشن

کرده اندک دور به بعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعله‌های هر دو چراغ بپیچید و گویند که
از پیه ببر و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و
چرک گوشت سگ و پیه گرگ و خرقه کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبه سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ میباشد
ایضاً بیارد پیه کنف و بوره ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقه نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبزپوش شده اند ایضاً بیارد شیشه
صافی و قدری شراب تیز دران ریزد و قدری کبریت نیز اندازد و بخانه تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد هر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام
آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانوری که خواسته باشد از گل طیار کند مجوف
و در شکم آن سوراخی کند و از بینی آن نیز بیرون سوراخ بگذارد و غوکی از ان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند ایضاً بیضه ماکیان یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سرکه تیز تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشه شکستن نباشد اندرون شیشه دهن تنگ
بیندازند و آب سرد بران ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشای عجیب است ایضاً قدری نوشادر و عاقرقرحای
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر پرکاله آتش در دهن

گیرد ہرگز دہن نسوزد **ایضًا** افیون وکتیرا و شب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
باہم یکجا کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد و دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پاے بنسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه باہم مخلوط کرده بر دستها
و پاہا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند **ایضًا** بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیدهٔ
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برہنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد **ایضًا** زیرا بحر
و پوست تخم مرغ ہر یک قدرے کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و با آتش برود و از آتش
بر بدن نه رسد **ایضًا** اگر قدرے گوگرد ریزه کرده در لته بپیچد و اندک آب بر ان
ریزد بعد از لمحه لته روشن شود و از آنکه آب تا رسیده نیز ہمین عمل بظہور آید **ایضًا**
بگیرد فندقے یا بیضۂ مرغ و مغز آنرا خالے کرده قدرے سیماب دران انداز د و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا گرمی آتش بدارد که بہوا پران شود ــ
ایضًا اگر در آب شیر گرم قدرے سریشم ماہی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود و بیچ بیچ
نماید **ایضًا** بیارد قدرے کپڑاے سفید خوب باریک بساید و ہم وزن آن نبات سفید
باوے بیامیزد و قدرے زعفران سوده دران اجزاے خشک سائیده مخلوط کند و پنہان
از نظر ہاے اہل انجمن نزد خود نگاہدارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بہرساند
و مخفی از نظر ہاے مردمان آن اجزاے سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کرده ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اہل مجلس بدانند که چیزی می‌خوانند بعد
از ساعتی سرپوش قدح بردارد و کتیراے سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواہد شد اہل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و ہمه دانند که تا ثیر عزیمت آب قدح فالوده شده **ایضًا** جبی از نشاسته
ہندی بنه زیر زبان نگاہدارد و کاسه پر آب طلبیده از نظر ہاے اہل مجلس مخفی قدرے
لعاب دہن دران آب ریزد ہمه آب مثل خون سرخ شود ــ **ایضًا** بیضه را سوراخ کرده
ہمه مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده با آفتاب گذارد که ہنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بہوا کند ــ **ایضًا** کاغذی را به شبنم پر کرده با آفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو به ہوا
کند ــ **ایضًا** مرغی از موم ساخته شکمش از شبنم پر کرده با آفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه ہوا گیرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه بآب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ در سفیدی عیان باشد **ایضاً** سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند انچه درو نوشته باشد ظاهر و عیان گردد **ایضاً** روغن ماهی را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نه شود **ایضاً** خردل و خرما را باهم کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود **ایضاً** آب زاج و مازو که چند ساعت آب تر داشته باشد انچه بنویسد سبز شود **ایضاً** در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید نویسند دیگر می آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خطی سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهره باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود **ایضاً** خون کبوتر بآب آمیخته قدری سیاهی دران ریخته بنویسند در روز هیچ معلوم نشود و شب خوانده شود **ایضاً** بورهٔ سرخ و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بساید و ازان روشنائی بر سطح آب که بمقداری ریخته باشد بنویسد حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند **ایضاً** زاک سفید را با قلیاب سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم کرده بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوی الوزن بآب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و بآفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد **ایضاً** مکی و زرنیخ هر یکے را باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان خورد بیهوش شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید **ایضاً** گندم یا دیگر حبوب را با زرنیخ و گوگرد و بزرالبنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش چند دانهٔ آن بیهوش شود **ایضاً** برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد و رشته دران بسته بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن گوے فراهم شوند دام انداخته بگیرد **ایضاً** اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه او بالکل زائل

شود چون باز بسر که تر دارند بحالت اصلی باز آید ایضاً اگر قاشی از پیاز در چراغ اندازند
پروانه ها گرد چراغ هرگز هجوم نسازند واز بوی پیاز بگریزند ایضاً سیر و گنجد مقشره
بزر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته با آرد گندم آمیخته خمیر کرده بر رشته بسته بآب اندازد
ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت ایضاً جاوشیر و آرد باقلا با پیه بز آمیخته
حب ها بندد و بقلابه دام آلوده بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن بیایند ایضاً اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ کمی باشد ایضاً شیشه را
از پرهای کبوتر پر کنند بحیثیکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده
از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیندازند هرگز شکسته نشود ایضاً انگشتری نقره
یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود ایضاً قدری افیون
پنجاه عدد جوز در آب آهک جوشانند هر که از آن آب قدری خورد فی الحال بیمار شود و چون
قدری روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضاً آهک و زرنیخ و مرداسنگ و سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسه پر آب ریخته یک شب گذارد و بعدش صاف نموده
بجلد حیوان سفید مو بمالد همه موهای سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته بمالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور باهم آمیخته بآب سائیده در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ
آتش کرده حلوا توان پخت ایضاً دارچینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خوراند
فی الفور برقص در آید ایضاً بادام را در کرباسی بسته چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خرد خرد باریک شود پوست را شکسته برای العین مشاهده کند ایضاً
از شیر درخت مدار بدست چیزی نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف
سیاه نمودار شوند ایضاً اگر انگوزه در کوزه کند و آب دران کوزه ریزد کوزه بشکند
ایضاً شیطرج هندی و علک و انگوزه را سائیده در میان گل بیا شد هر که بوید عطسه
دهد و گوز زند ایضاً خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند
و اسپ بچربی کون از دوش باز ماند ایضاً قدری خاک جای غلطیدن خر را
زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخندند و در آیند حتی که طعام خوردن نتوانند ایضاً گرگ را گرفته

موی سر آدمی بر پای او ببندند و در زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آیند از خوردن طعام
باز آیند ایضاً دانه خشخاش سه روز در شیر تر دارند چندان بزرگ شود که سوراخ توان کرد ایضاً
از اقسام حبوب چند روز به شیر آگ تر دارند بعد بسایه خشک نمایند هر طائر بخورد چند دانه آن
بیهوش شود و بغسل آب گرم بهوش آید ایضاً بتاسه درست را بروغن چرب کرده با آب اندازند
حل نشود ایضاً هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضاً صمغ عربی با آب
حل کرده بدست مالد آتش بدست بردارد دست نسوزاند ایضاً دندان آدمی مرده و زبان هدهد زیر
بالین کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه بر دارند ایضاً از پوست گرگ زه کمان ساخته
از آن تیر اندازی کنند هر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چله اش بشکند و از چوب پوست گرگ دف نقارخانه
پوست های نقاره پاره پاره شود و اگر نقاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره
شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته بمیان بندند وقت شب نترسند ایضاً پوست انار سه
شبانه روز در آب تر کرده آن آب را بدرخت نار ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار
بندند بهر دو صورت از ملخ ایمن باشند ایضاً حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و هر رنگ
سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بر آن حروف بلکه تمام کاغذ طلا کنند و بعد از لحظه آن کاغذ
را بالای سنگ گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید بر آیند ایضاً نوشادر و نیله تھوتھه برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذی
سائیده بپرکار یا شمشیر یا دیگر چیزی آهنی از موم گداخته چیزی تعلیم بنویسند و بعد از آن
ادویه سائیده بران نوشته ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد لحظه بشویند حروف
کنده بر صفحه آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحه نقره از موم نویسند اندک گوگرد
بالای اجزای مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف شنگرف سرخ را بعرق نعناع حل کرده
بالای نوشته ریخته بآفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضاً
نیش زده کژدم را قدری نوشادر بآهک سائیده بمو یا نند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگه که گیاهی است معروف بآب سائیده بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زهر دفع شود
ایضاً یک سرخ نیلا تھوتھه باریک سائیده بدماغ مارگزیده بدمند اثر زهر دفع شود فی الفور بهوش

در آید **ایضاً** طلا و آہن را بہ توتیای سائیدہ در آب چند بار غوطہ دہند برنگ مس گردد **ایضاً** اگر خیار بزرگے نصف کردہ مغز درمیان آنرا خالی کردہ و خرماے خشک در ان نہادہ بستہ کنند و بخرقہ بپیچیدہ اول بدیگ آب اندازند و بدہن دیگ خرقہ بستہ بالاے خرقہ خیار را بگزارند و بالاے آن سرپوش نہادہ چندان آتش کنند کہ خیار از بخار پختہ شود و خرماے خشک درمیان خیار خرماے رطب شدہ باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

حواس سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلی اللہ علیہ وسلم ہشناس مفہوم التماس اضعف الناس **محمد عثمان** عفی عنہ کہ این رسالہ مسمیٰ بہ **جلتاس** را از کتب کاملین فن ہذا مثل مصحف ہرمس الہرامسہ و طلسمات علم ہندی و انیس اسکندرانی و تاثیل ابوبکرین و خفیہ وغیرہ اخذ نمودہ تتلمہ یک مقدمہ و پنج فصل ساختم

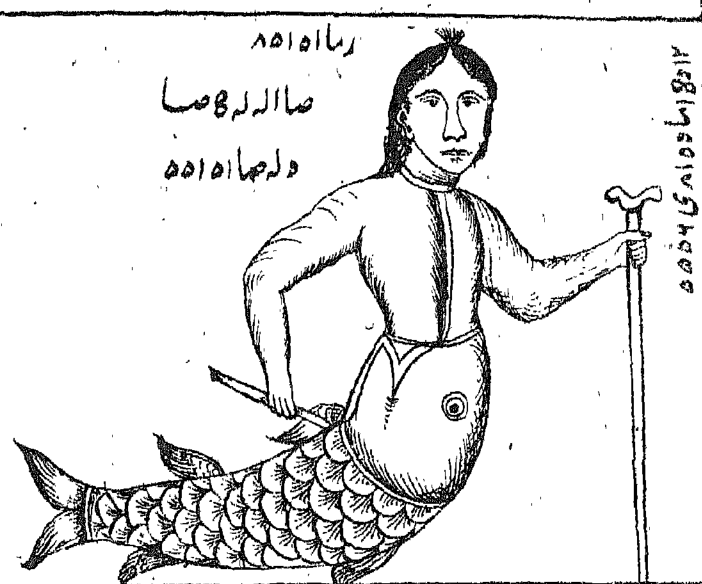
مقدمہ
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے ناطہ علویات ست با قواے منفعلہ سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست کہ بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاہر گردد فقط

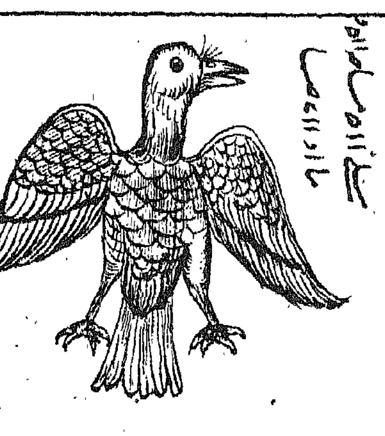
فصل اول

حرزۂ طلسمیہ کہ جمیع امراض حلق را شفا دہد در گردن افعی کوچک خیطی از ریشم بستہ معلق گرداند تا خنق شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر وغیرہ بندند بقدرت اللہ تعالیٰ فوراً شروع در انحطاط گردیدہ سواد آن مرض بہ تحلیل رود و مریض شفا یابد طلسم ایلانوس باید کہ در وقت شروع مشتری بخانۂ حوت گیرند رصاص چہل و ہفت مثقال و زنجیرے بطریق غوطہ ترتیب دہند و در وسط زنجیر صفحہ مقدار کف دست آرے کہ وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت دران صفحه نقش کنند و بوقت اتصال قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از کمر گشاید و صفحۂ زنجیر برابر موضع درد باشد



طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجۂ پانزدهم سرطان بگیرند قطعه کبیره دور از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اندرو یا مستطیلة التربیع در و بکشند و در بازوے مریض معلق آویزند



طلسم سبلیوس اگر کسے این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل و غلظت این و دشمن پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند حجر اسمر اللون و قطع سازند بر هیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند



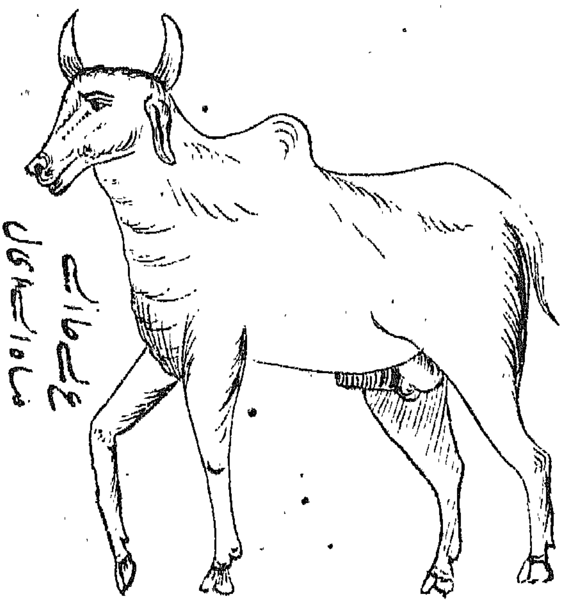
طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجهٔ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل سنگ گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و برحوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد



طلسم مسکن وجع کلیه وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره مقارن با اتصال
مقبول داشته باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن هفت مثقال و آنرا بصورت گرده تراشیده
این صورت بر یک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکه بآنجانب نرسد و با بریشم
زرد به بازوی مریض به بندند بفضله دفعتاً صحیح گردد



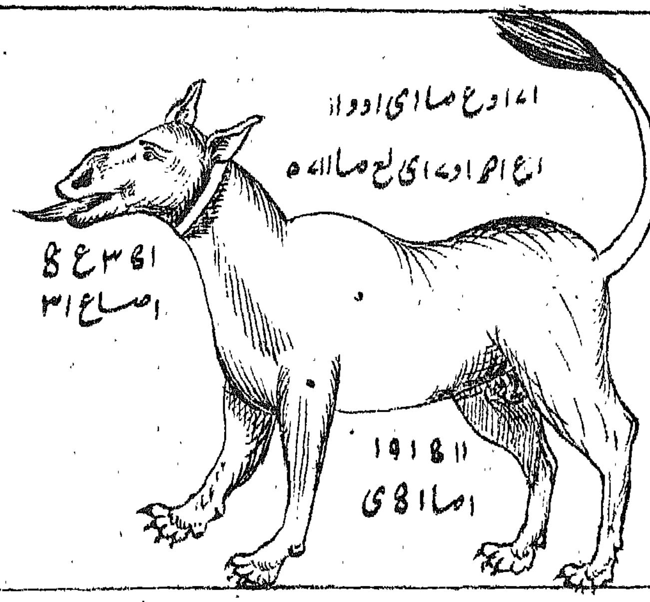
طلسم سلارلوس دارنده این طلسم نزد خود همیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها
و مدام بفرح و شادمانی بگذارند هیجان باه و سرعت نعوظ بسیار شود سیم و طلا از هر یک
مقدار هفت هفت مثقال را یکجا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زهره
به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را
بر و نقش کنند بر هر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بریشم
سبز ببازو وغیره بندند



طلسم مسکن ضربان عین وقت قران قمر با مشتری در برج سرطان اینصورت
را بر یک جانب خرع ابیض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آویزند
باقصر ازمنه درد ساکن گردد بعون الله تعالی



طلسم اٰنالبوس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال شبکه کرده بر هیئات حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت در و نقش کنند



و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند



و فیطے از اطلس زرد بسوراخ حرز انداخته در گردن آویزند فے الحال وجع

دندان پامال گردد

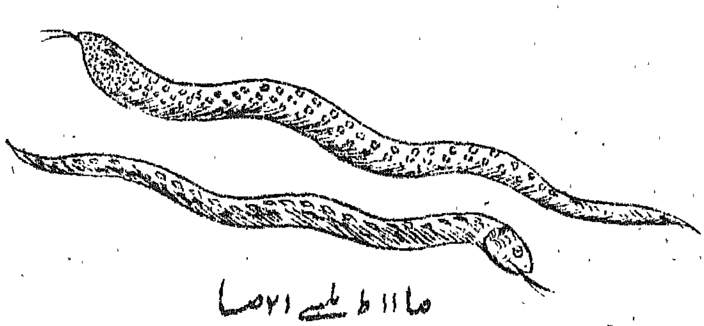
فصل دوم

در فنون مختلفہ طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد چینی سی مثقال و از ان لوحی مدور بسازند کہ مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و
اسطوانتین و بر ظاہر لوح صورت دو ثعبان کہ دُم ہر کدام مائل بسوی ہم باشد بکشند و ابین
ہر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ طسم ۵ او و در بطن آن لوح کہ دیگی جسم او لا دلبس است
ثعبانی کہ سر او ہمچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برائے
قطع جوشش خون کہ از مرض یا از جراحت عظیمہ باشد انفع است و آن اینست

۷۶۵۵۸۹۸۵۱۴
طم ۱۲۱۵ ص





صا ۱۱ ط یلیے ۲۱ صا

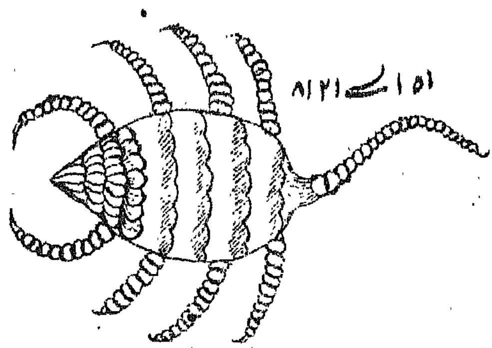
طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکہ آمد

جزوی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامہ صورت
باین طریق کنند کہ نصف اعلے انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عمود
آہنے راکب نمودہ بسیار قوی مستحکم کنند

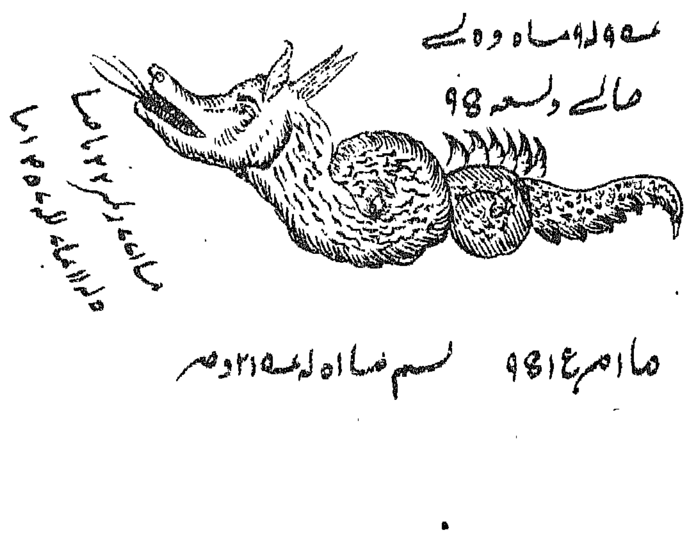


در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز درینوقت طیار سازند
اگر احیانًا تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریہ
مستحکم کردہ بنا سے بر حوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب دران شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب ازان
شہر برطرف شود و خاک این قریہ ہر جا کہ برند عقارب آنجا بہر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینہ را بہ آب خمیر کردہ قرص قرص ساختہ در وقت طلوع عقرب
بران حائطے کہ حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شدہ بیفتد
این قرص ہا برائے عقرب گزیدہ نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب کہ زحل در
برج عقرب باشد ابتدائے عمل اول طلوع عقرب است ابتدا از سر عقرب و انتہابہ
ذنب نماید لابس آن مطلقًا از ضرر سموم عقرب متاذے نشود اگر آن خاتم را در
قدحے انداختہ آبش بہ عقرب گزیدہ دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

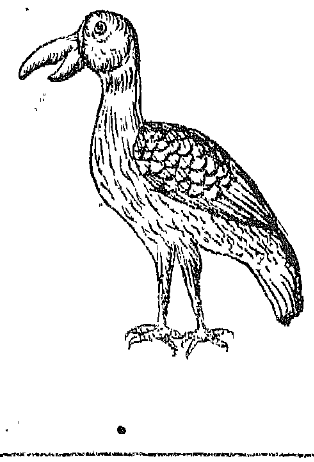
عقارب بگریزند باید که در دُم عقرب این حروف نقش کنند ۱ ۱ ے ۱۲۱ ۸



طلسم حیات ابجا دبلیناس ست صورت حیات بر حجرے یا فولاد یا حدید نقش کردہ در میان احجار دیوار قلعہ مستحکم نماید جمیع مارہا ازان شہر بگریزند و مار گزیدہ بمحض رویت این صورت از سم نجات یابد که وقت نزول قمر بہ نصف آخر قوس و طلوع قوس در نصف درجہ این صورت را کشد



واگر این صورت را بہ شکل خاتم تیار ساختہ بہ گلے یا ادویہ مُہر کنند آن ادویہ مضعف دل نباشد و مارگزیدہ ازین گل یا ادویہ بخورد فی الحال اثر سم ازو زائل گردد باذن اللہ تعالےٰ
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثہ طویل الرجلین ساختہ در پشت آن این حروف نقش کنند ۱۱ ۵ ۱۱ لسے ۹ ۳ ح ۱۰ ۱۱ ۲ لیسے ۹ د بزیر شکم آن صورت ملخے نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند سمنے ۱۹ ۵ اور رفوق جراد این شکل نقش کنند للـ۱۲۱ کل ابتداے عمل وقتے باشد کہ مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان یا حوت وطالع بدرجہ مشتری باشد بعد اتمام بر خموذی از حدید ہر دو پاے آن مرغ را ملصق بمسمار محکم گرداند بعد ازان در وسط آن ناحیہ بناے عالی وضع کنند ہیئت منار بلند و در بلندی و ارتفاع آن چندان کہ تواند سعی نماید و این عمود را دران بلندی نصب کنند و حوالی آن بنا را بہ سنگ برآوردہ چنان محیط آن صورت نماید کہ اثری از باد و باران بآن صورت نرسد بفضلہ تعالےٰ جراد مطلقاً دران ناحیہ نماند و اگر شخصے بالاے منار رود چندانکہ چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد عجیب تر آنکہ ہر جا کہ آن منار مرئی شود منار دیگر بسازند و بر بالاے آن منار برآمدہ ببیند کہ تا کجا دیدہ میشود ملخ تا آنجا نرسد و ہیچ مضرت بآن ناحیہ نرسد ہمچنین اگر منارہای متعدد بسازند ہر یک ازان منارہا حوالی خود را از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست



طلسم مسکّن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل در آید و ریاح شدیده از شدت باعتدال گراید گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنه مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اصم اصفر و ازان صورت آدمی سازند قایم بر بالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رو و سینهٔ او جدا از صدر و بدست دیگر شمشیرے باشد از همان حجر ای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند ا۴ ما سم ہ ے االہ اطا بے اعہ لا لعدع کلہ لہ احسا االمنح حہ ہ منہ دسے ا احاطم الما اسے حرسے اا احے طاجم اا اا ا ہ ا ہ ١۶ سے ۹١ ح ۶ سے ۷ عالدعا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند اا لہ ہ قلبی ام ولہ لہ ١۹ ح ١۶ حہ ۸ ۲ الہ حہ ١١۶ اا قلبی اہ سا سہ ١۶ لسلے و صورت اینست



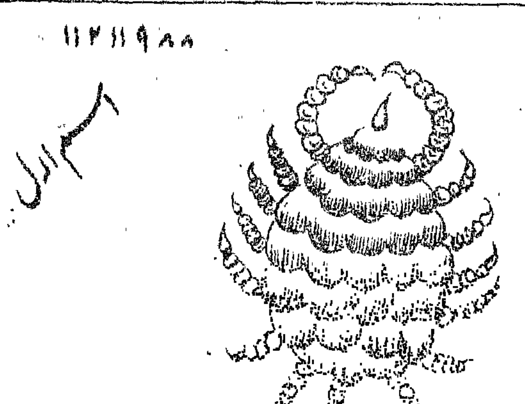
و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند



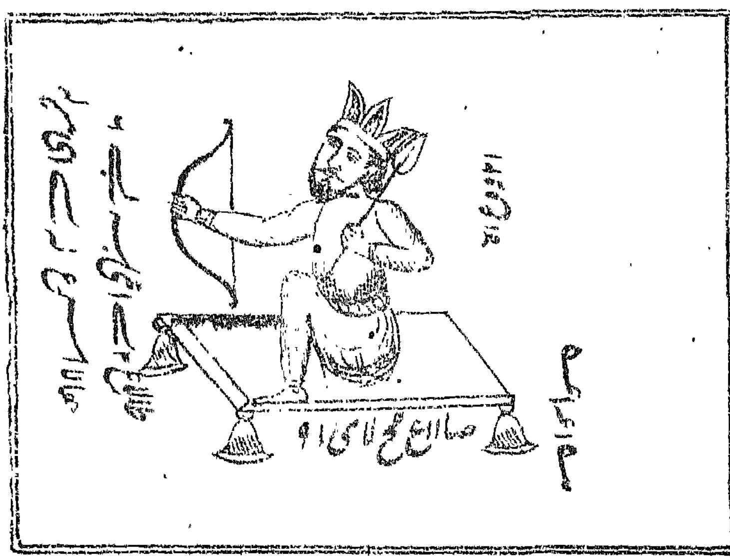
بعد اتمام در وسط شهر یا ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم کرده اند که از مطر و ریاح و برد آسیبی نه بیند و اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده بر پوشند تا از آسیب ریاح وغیره مصون ماند باذن الله تعالیٰ ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثه و تپ ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجهٔ پانزدهم یا چهاردهم از برج سرطان از فضهٔ خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالیٰ تپ های مذکوره برطرف شود

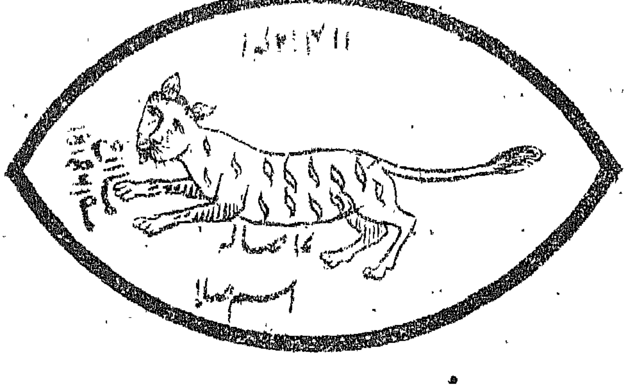
١١٢١١٩٨٨



طلسم دافع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنج درجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه وتسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند

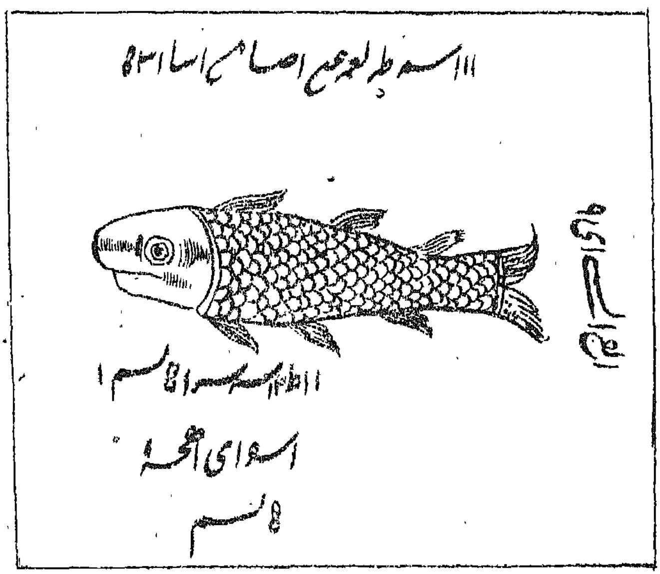


طلسم دافع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره با قطا از مریخ باشد از سه مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد واین صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند



طلسم دافع حمی دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت واتصال

او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را دران نقش کند و بعد اتمام این خاتم را استعمال نماید باید که ابتدای عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد وهمچنین در اکثر اعمال این فن ضبطی بانظار و آثار کواکب واجب ولازم شناسد تا عمل موثر و تمام باشد .



طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش اسفطیوس که بتازی معنی آن

مصیبت العقل است باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشره دلو که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالی قائم یکپا بر پای خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت بر و نقش کنند [illegible] و بر شکمش این حروف کنده کنند [illegible] عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن خودرا ازان دیار دور افگنند

واین طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرا یا شهر دفن کنند صورت اینست



وصیت

بشنو عامل با ایمان را که کحل الجواهر حقیقت در چشم او رسانیده اند و از عالم علوی خبرے دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتعی آرزو میکند و بموت و بعثت اقرار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیرا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا و رضاے نفس و هوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطالب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاهیت خلق این عمل کند ورنه زیانکاری که هواے نفسانی را مطمح نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرة گردد

فصل سوم
بذکر خواتیم کواکب سبعه

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و همه جا معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجه نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن علحده ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد



خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند از آن ثمر گردد و در رکوب سفائن دریا و صدمات امواج عظیمه از خطرها ایمن باشد الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته بآب اندازد فی الحال شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجه ثالثه ثور و اتصال زهره و بودن فاصله مابین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقره بیضای خالص بوزن سه مثقال که نگینش از و بزرگ تر نباشد خاتمی سازند

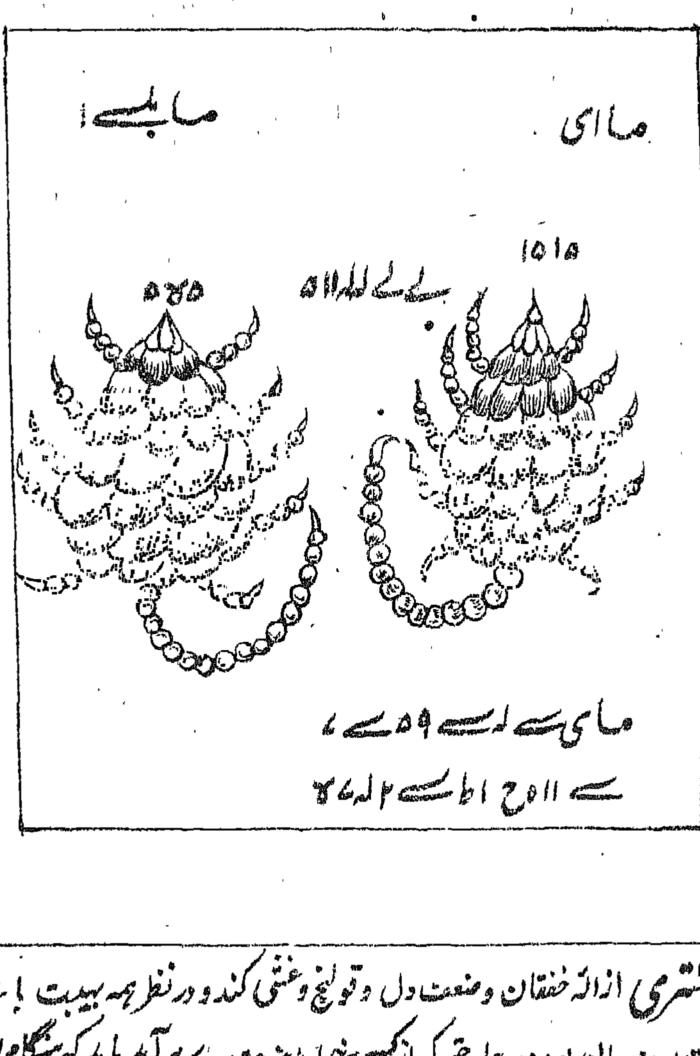
و در وی این صورت نقش کنند



الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اولی درجه ثالث
برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشد اما از قرب قمر براس و ذنب
اجتناب کند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر موی از این خاتم
مرکرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم بآن موم اعاده کند

خاتم زحل بصورت عقرب جمیع جانوران را با صلاح آرد و تسکین مادهٔ مشتعله و سوداویه
تب دموی و تب محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر الفکر طویل
الکلام حامل و لابس این خاتم شود این صفات ازو مرتفع گردد و بسر حد توسط در آید
و از خواص این خاتم تقویت اعصاب است معاون جوانی و بدن را فربه داده و لبس دوام
او صورت ضعف قوت باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد
باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل بقمر یا به دلو باشد
و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خالص ترتیب داده و نگینه اش را
مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بچون میش اسود عظیم الجثه لمس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد



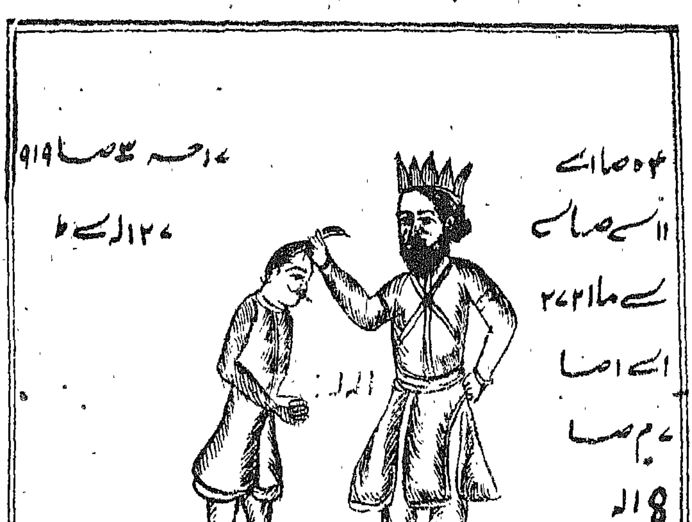
خاتم مشتری ازالهٔ خفقان وضعف دل و قولنج وغشی کند و در نظر همه بهیبت باشد و عامهٔ خلائق برو مهربان بود و هر حاجتی که از کسی خواهد بشود و سے برآید باید که هنگام بودن مشتری بدرجهٔ پانزدهم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینه مربع ساخته صورت زحل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجهٔ مذکور یا قرب آن درجه مشروط بطهارت او را بپوشند و پشت خاتم بچون سرطان نهرسے دخون سگ بیالایند



خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکۂ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی نرسانند باید که وقت نزول مریخ در حدی که متصل قمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را بر و نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر نر یا یوز آلوده کرده بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه و اضغاث احلام محفوظ ماند

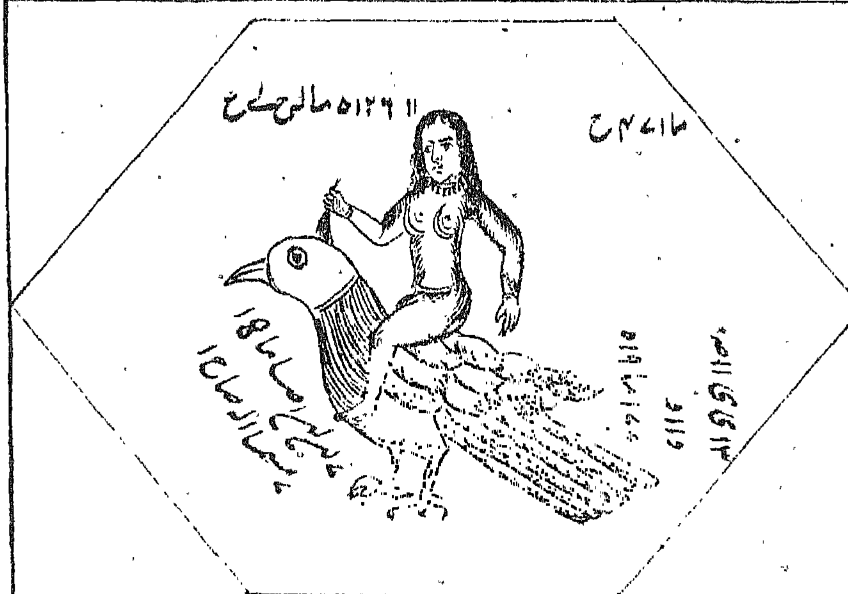


خاتم زهره برای علت قلوب و قوت باه بی نظیر است و لابس او همیشه مسرور و فرحناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجهٔ حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ در برج عقرب از سه مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد و رنه از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در آن نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اول بست و ششم درجهٔ حوت باشد و وقت اختتام زهره با آخر درجهٔ مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزهره بپوشند و در جمیع اوقات عمل و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر بزهره برای این کار افضل است.



خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب است لابس این خاتم

قوی الحافظه وزکی و در مباحثۂ علمیه برهمه فائق باشد و هر مقدمه منسوب بعطارد واز علوم حکمیه وغیره بروآسان وراے او صحیح وظن او احسن واکثر چیزها را بحسب وقوع درخواب بیند ورفع مالیخولیا کند وگریۂ اطفال بخواب وبیداری وصرع را نافع است نحاس طالیقون وحدید چینی ممزوج به فضه وذهب مساوی الوزن بگیرند وبعد امتزاج سکه نمایند که هر دو جسم واحد شود وازان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه وابتداے عمل وقت نزول عطارد با ول درجه پانزدهم برج سنبله باشد ووقتی نقش کند که عطارد مستقیم وساقط از تحسین ومتصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج سنبله ووقت لبس آنست که قمر در یکی از دو خانه عطارد باشد یا قمر وعطارد باهم در مناظره مقبول باشند هذا صورته



فصل چهارم

در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضاے حوائج اصلاح کوکبے باید که بران حاجت دلیل باشد مثلاً حب وعشق وعطف قلوب که مختص است به زهره پس باید که وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که
نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم
طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشد مثلا بر پیشانی و بر کف هر دو دست
و بر شکم و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاے باشد و مجموع اینها بر و ذکر کرده متوجه مفعوله باشد همچنین
جهت مونث در این مواضع بازای هر ذکرے تجویفی ترتیب دهند بر هیئت فرجے چنانچه که هنگام معانقه
صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق مثالین در دهن هر یک از صورتین
پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر نصف
جزو عود هندی سه جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده
بندق ها سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق مثالین در حریر اخضر پیچیده زن
جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید
که انت فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت
بعضها على بعض و تحركت احدهما الاخر بروحانيتك وقوتك
يا ماريطاس يا ذات الجمال و البهجة و البهاء و الطرب و الشرف
و النكاح يا مولدة المحبة و الشغف و العشق يا سعد السماء
و احسن ما في العالم الاعلى اسألك بحق مكانك الشريف
من برج الحوت بيت ابيك المشتري و بحقه عليك اسألك
ان تريديني و تقوي عملي و تعينني عليه نور الجلاب
القلوب الاحباب يا مفيض السرور و الفرح و يا طارد الهموم
و الترح و اسألك بحق الاعظم الذي افاض عليك النور البهيج
التي لا تستغني و اللتا على عنه الا من تحت الفلك و بحق الملكة
المجاوبة بمداريت حركته قوي بروحانيتك الكائنة في طبائع
فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة و ليهيجها حتى تحرك

سالکیها ولیظهر کانها حتی یتصل روحانیتهما المحبة فیهما انهما لا دائما باقیا
بقاء فلک تدویرک بن بقاء فلک خارج المرکز بن بقاء فلک المائل بن بقاء مجوبحرک
بن بقاء فلک البروج آمین باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و درحال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مدا اسفله عضوین
مخصوصین نموده و در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزهٔ تجاری سفال پخته گذاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره
کامل قمر برو بگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین



اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانه
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل باو ناظر نباشد و غارب نبود از شمس
بگیر تیغ عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سرتاپا لباس سرخ پوشانیده
و بر قامت آن زره و بر سر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد بنهند
و شمشیرے بدست راست او دهد و دامن هاے او را بر میان زنند بعد ستس
زهره انثی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع انواع را در کوره

آهنی کرده بآلهٔ آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین طریق تدهین کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود رو بروی مریخ ایستاده این کلمات را بخوانند یَا شُجَاعَ السَّمَاءِ وَ سَیَّافَ الْفَلَکِ الْاَعْلٰی یَا ذَا الْبَطْشِ وَالشِّدَّةِ وَالْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ الْقَاصِمَةِ وَالْجُرْأَةِ وَالْاِقْدَامِ یَا ذَا الْقُوَّةِ الْغَالِبَةِ وَالصَّرَامَةِ الشَّدِیْدَةِ الْمُبَرَّاءِ مِنَ الْفُرْدَةِ وَالْعُوْجِ یَا ذَا الرُّوْحَانِیَّةِ الْمُحْرِقَةِ یَا صَاحِبَ الزَّلَازِلِ وَالرُّعُوْدِ یَا مُضْرِمَ النِّیْرَانِ النَّاجِحَةِ وَ مُرْسِلَ الصَّوَاعِقِ الْمُهْلِکَةِ وَالرَّجَفَاتِ السَّیَّارَاتِ اَسْأَلُ الشَّخْصَ فَلَکَ تَدُوْرُ بِکَ الَّذِیْ لَا یَتَعَدّٰی مُحِیْطَهٗ فِیْ عَسِیْرِکَ الشَّهْرِ بِقُوَاکَ وَ حُبُوْبِکَ وَ رُوْحَانِیَّاتِکَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ حَابِیَةً وَالٰی قَضَاءِ حَاجَتِهٖ سَارِعَةً بِالْمَرَامِ الْاَکْبَرِ یَا سَاطِیُوْسَ یَا نَارِیُوْسَ یَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِ الْبَاهِرَةِ وَ حَوْلِهٖ وَ قُوَّتِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَزْعِجْ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَ هَیِّجْ رُوْحَانِیَّاتِ الْکَائِنَةِ فِیْ طِبَاعِهٖ وَ حُلْ بَیْنَهٗ وَ بَیْنَ دُقَادِهٖ حَتّٰی تَقْضِیَ حَاجَةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ هَیْکَلِکَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَ بِحَقِّ شَرَفِکَ مِنْ بَیْتِ اَبِیْکَ کَیْوَانَ وَ بِحَقِّهٖ عَلَیْکَ سَاطِیُوْسَ یَا فَارِیُوْسَ بِالْوَحَا الْعَجَلَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند

بعد اتمام این کلمات یکی از آن عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمر را در زمین گذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی از آن عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور پیوسته دارند تا عقارب خمسه بسوخته شوند همچنین مجمر را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد اتمام روحانیه در خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه در گلوی آن شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآرد الا ترا هلاک میکنم و آن شخص هرگاه بخواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه تقضای حاجت لم کند هشتم [illegible] بعضب [illegible] این [illegible] ۹۴۳ ۲۴ در

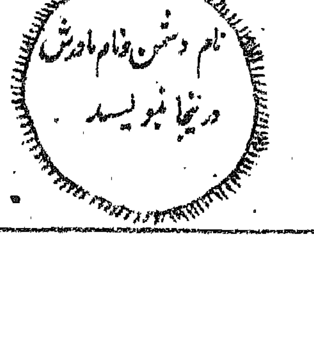
مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق نماید فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نااهلان و جاہلان مخفی دارد ایضاً عدد ۹۲۲۰۳۱ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب تسکین مبدل گردد ایضاً بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد سه ۵۶۶۲۲ را در مربع کاغذ با نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش بسوزد این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه ایمن گردد و فقط ایضاً برای مفارقت و عداوت وقتی که عطارد مقابل زحل باشد و قمر منصرف بود از مربع بزحل و عطارد و بگیرد شمع نیم سوخته مقابل از ان دو صورت ترتیب داده روی صورتین را سیاه کند و هردو را پشت به پشت هم ملصق گردانیده با رچه چرم که موی سیاه داشته باشد به پیچد و بعد ش وقت طلوع عطارد ماین صورتین مدخنه در دست استاده تدخین کند محبت و خلوص بعداوت و مفارقت مبدل گردد صفت تدخین زهره روباه و زهره شیطرا اسے مای که در دجله بغداد باشد و او را به یونانی فلولوس نامند و زهره خرمن و زهره زاغ و زهره خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را باهم جمع نموده خشک ساخته مقابل عطارد ایستاده بخور کند و این کلمات بر زبان راند بلیطوس بنین بلیطوس

يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُومِ يَا مَنْ أَحْصَىٰ عَدَدَ النُّجُومِ وَالرُّسُلِ الرُّجُومِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصَى وَمَا فَوْقَ الْبَيِّنَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ الْبَيِّنَةِ السُّفْلَى يَا مُفِيضَ الْعَطِيَّةِ عَلَى ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْآدَابِ يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَفِيِّ نِعْمَةِ يَا ذَا الْحِيَلِ وَالْحِيَلِ يَا بند ربطوس یحولا فیس یا مجالیس یا اکیوالیسحی یا ایلک من فلک الثانی وَمَحَلِّ الْفَلَكِ الَّذِي تَسِيرُ وَأَيْلِكَ كَيْوَانِ الثَّالِثِ [illegible]

الحکمة والتجارب والقوة فی المذاهب ایّد وشتّت
عملی هذا وانزع بروحانیته الالفة من قلب فلان بن فلانة
وفلان بن فلانة وهیّج بینهما بحق روحانیتک الغدّارة
المکّارة وروحانیة ابیک بدّل انسهما بالوحشة
وحبهما بالبغضة ولاتزال روحیهما متباینة غیر متفقة
متنافیة غیر متجانسة متضادة غیر متشاکلة ما دمت
فی فلک الثالث ویدور دوار فلک المدبر

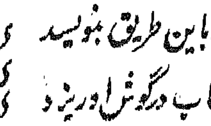
فصل پنجم مستزاد
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بالا اول زکوة بیست و هشت حروف به بیست و هشت روز راست نماید و قاعده زکوة اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طهارت در حجره با خلوت خواند به بیست و هشت روز از زکوة فارغ شود آنگه که عملش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن های دست و پای حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتی که ماه در وبال یا هبوط یا محترق باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره کشند و میان دائره نام دشمن و مادرش نقش کنند و یک صد و یازده الف گرد دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودی دفع آن دشمن شود



الباء اگر ہزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کرده بنام دشمن و مادرش نوشته بخانه
دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے ہزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی
شود و اگر نوشته با خود دارد ہیچ آسیبے بوی نرسد و اگر ہزار بار بر پوست دباغت کرده گربه
نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد التاء اگر مثلثے بر پوست دباغت کردهٔ شیر
روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشند و در ہر ضلع آن مثلث پنجاه نه حرف تا بنویسد و به
محبوس دہد که با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چہار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود
دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر ہر روز چہار صد بار بخواند در فتوحات بر روئے
او کشاده شود الثاء اگر پانصد و ہفتاد و نه حرف ثاء بر صدف نقش کند و با خود دارد از
غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر چوب شد بیلو نویسد بہر طرفے ہفت بار و
در گذرگاه مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی روی دہد و اگر پانصد حرف
ثاء بنویسد و در زیر بالین اطفال بنہد در خواب نترسد و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد
و ہفتاد و نه بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے که از ملک او باشد بنہد ازو
ہرگز آب از آن کاریز کم نشود الجیم اگر بدین صورت ج بست و چہار بار بر نبات مصری
نویسد و بخورش صاحب قولنج دہد شفا یابد و اگر زنے مردی را بسته باشد ہزار و یکبار
بر طشت نویسد و با آب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود و اگر سی و پنج بار بر قدحے
نویسد و آنرا شسته بخورش مریض دہد از مرض شفا یابد الحاء اگر بساعت اول یا ہشتم
روز دوشنبه یا جمعه که قمر خالی از نحوست باشد ہشت مرتبه بیک قطار در نگین انگشتری نقش
کنند و بانگشت کنند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و
از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد الخاء اگر بر دوازده پارچہ ہائے خشت نقش کند و در
راه آب نہرے که بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت
قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نہد و بخوابد ہمه احوال غائب مطلع شود
و معلوم شود که غائب کجاست الدال اگر عدد ملفوظے آنرا که سی و پنج است در مربع
چہار در چہار بوضع رفتار او وقتیکه قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که ازان بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را ر نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخورانند و برود بمنزل
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و با زیر آورده و ظرف قلعی نهند
و چندان نمک بریزند که نهان شود پس ازان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هرجائیکه باشد بخواب به بیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بست و یکبار بر برگ نوشته بنام هرکس که خواهد در آب
روان انداز د آنکس نزد وی بیاید و هرکه همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته در گلوی اطفال بندد زود بسخن درآید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پره قفل خرماها بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بنیدازند هرگاه کسی آن قفل را کشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمه نان
گذاشته بنام هرکس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخورانند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهند دو بار بنهد
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هرکه خواهد که از میان

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد وده بار بخواند بیک نفس وبیرون آید و با کسے
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند وبجانب خانه
کسی که از و در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود بهمین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به قلقطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید (پھٹکری)
وبخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد واگر در تسدیس زهره ومشتری بمشک وزعفران
وگلاب بنام هرکه خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد واگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کند زود آواره شود واگر بهمین عدد
بطرف خانه او بخواند وبدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسند وبآب بشویند وبخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد واگر کسے هشتاد بار هشتاد
روز بخواند وبسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غائب هزار بار بر کرپاس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزے چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود واگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دو صد بار بر کاغذے بنام هرکه خواهد بنویسد وزیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد ومحو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد وبا خود دارد یا هر روز وهر شب دو صد بار بخواند وبر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد اگر بیست بار باین طریق بنویسد  وبر گردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب در گوش او ریزد ودر موضعے
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود ومنقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
ویک حرف برکارد نویسد وهفتاد ویک بار بر سفرجل بخواند وبدمد از آن کارد آن سفرجل
را تراشد وبخورش زن وشوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد میان ایشان مواصلت
والتیام پدید آید واگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد وپنجاه ویک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت ه بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخور رش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رسانند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفے بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بست و یکبار بنعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هرکه خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر بقصد ویشش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هرکه خواهد بنویسد و اندرون
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و باخود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفے رود که هیچگونه رفتن
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و بر آنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهام اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زیرنا و وان چهل تو نگر چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهریک یک هاء بنویسد و در زیر بالین خود نهند بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانهٔ دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیاء اگر سه بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از وکوتاه شود
اگر همین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓعٓسٓقٓ لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعیوس و اسم گریخته را بر روے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر انگشتان
و کفدست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلج و بر انگشت سبابه این شکل لمسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل صلطح و بر خنصر این شکل طلطح و در کفدست نویسد معاذ الله ان ناخذ الا
من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افغیلم یا الجلج

یا اتعلیح لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ براں بخوند و بسوزاند و خاکسترآنرا بر دست آنکس بالدا گراو دزد دیدہ باشد در خاکستر نقش نام او مشاہدہ شود و اگر این شکل را ۱۱۱ آ قہ رلاآ ۱۱ سے حا در سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر بزرگی از کسے رنجیدہ باشد و بیم آزار ازو باشد باید کہ این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نرو اگر زن باشد بخون کبوتر مادہ بزعفران و گلاب بر برگ ناریخ بنویسد و بمقل ازرق و انزروت بخور کند و در خرقہ زرد بپیچد و در موم عروسی گرفتہ در گردن یا بازوی راست خواہند دونزد آنشخص بروند نہایت محبت ازو بینند طلسم اینست ۱۳۳۱ لالام ۱۱۱۲ ن ہو ہگا مگا و و ھے ۱۱ سط طلنا سے بالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

جواس چہارم دربیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم ای شائق نیکو منظر بجگر پارہای احقر البشر یعنی محمد عثمان قیس بنگر کہ این رسالہ علم سیمیا سسئے بہ بال ہا مشتمل بر یکمقدمہ و سہ فصل انتخاب کتب نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشرۂ مقالات بلیناس ست

مقدمہ

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست کہ بہ سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیلہ حاضران کند و مثالات خیالیہ در نظرہای مردم آید کہ آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستحیلہ

اسطیطیات لیطوس عنایوس یعنی آن تدبیر قابل روحانیات و قابل طبائع ناس ست و این آن ست کہ حکماء زمان سابق کتمان این عمل کردہ و بسیار صیانت نمودہ نہایت عظیم شمردہ اند زیرا کہ ہر کہ باین مطلب مقرون شود بہ دہر جرائم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او بانجاح مقرون بود و تاثیرات و تصرفات عظیم در طبائع خلائق داشتہ باشد چون لطیع از سائر نباتات اسرع است در استحالہ بانچہ مخالطت

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این سبب آنست که دو طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هرچه در معده یا بداول با و مخالطت و ممازجت کرده بعد ش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیهٔ دیگر انتقال کند و این از ارکان جید معتمد الیه ست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضے ازان میکنم عالانوس تاویل آن لب العقل ست زیراکه طبع اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد و حافظه از و مطلقا مفقود گردد و بعینه مانند بهایم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد و صفت آن بگیرند کله حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده در و مزروع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند که مثمر گردد هر که ازین خربزه خورد پلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر بدیح و ذم شعور نداشته باشد **بطیخ کلکیانوس** تاویلش بتازی زیاده کننده عقل و فهم باشد **ترکیب** تخم خربزه را به ترکیب مذکورهٔ عالانوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در جمجمهٔ انسان زرع باید کرد بهمان طریق با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن دافع الذهن کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هرچه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و بهرچه توجه و اراده نماید بادراک آن رسد و در عقل و فهم و ذکاے آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و حدس و معارف آن با مور عظیم و قوی باشد و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب ببیند و بعینه چنان بظهور آید **بطیخ کیطیطیا** تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد **ترکیب** بگیرند غمان لاغیسم ده رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه و ریزند و پرورند چنانچه باید تا بر دهد هر که یکے ازان بطیخ بخورد صفراے فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم مشتراو

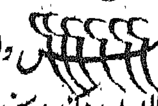
در بیان خواص مرکبات

بگیرد برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے ازان متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هرد و چشمان او سیاه دو و بال داشته باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بگشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پا و آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از
جگر شتر خوراک او و بعد از هفت روز آن جانور بشکل مردر شود پس در ینوقت قدری از بول شتر
بر او ریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد
و زور کند تا خون او بجوشد و در آن ظرف جمع شود هر که قدری از آن خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر از آن خون قدرے
بر روی خود بمالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر بمالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران بارد **ایضاً** گیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد در آن ماران سرخ
که هر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را با حتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم بسته
تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون با نواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونانیان او را اکلوس نامند و او را برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندد که رایحهٔ او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و تبغاری افگنده
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکنند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده نطپیده و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیر ست که اگر قدری از آن
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را با حتیاط نگاه دارند از خواص سر او ست
که هرگاه باران عظیم بباره بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود بندد و بر روی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر مریضی که
بندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی دهند فی الفور هلاک شود **ایضاً**
بگیرند عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از وصورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ و زیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی و مرهم
بیالاید و در لتهٔ پیچیده با خود دارد از خواص اوست که دارندهٔ آن ساطی الارض حاصل باشد و جمیع سباع
و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد بر آنها سوار شود و دارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او بر آید نگاه دارند اگر بسه حبوبی بقدر نیم قطره بر داشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه ها بسی در پی دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه و دل طوطی سخن گوی که عبارت از شارک
کو بیست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد بهر گاه قدری از آن در آب یا شربت بخورد و هر چه بشنود
یا دگیرد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بر آن اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس و استخوان ما رسیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد از آن بر آورده خشک سازد پس بیارد
استخوان بوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سر بزمین گذارند و این عمل خالی از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد و او را در آب که بتفاری کرده باشد غوطها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد و در خانه محبوس دارند یکروز و روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند و از آن آب که غرابها را در آن غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز
بفریادش التفات ننمایند تا سه روز و روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد او را نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد و گوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند و از همان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز همچنین روز گذشت درین مدت چشم های سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن و آن درختی ست خرد و برگهای آن شبیه برگ سداب بقدر سه لا دو چه
آب از آن برگها بگیرد و بسگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سر گشاده و سگ را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم
نهد کرده بر دیگدان گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکنارهٔ دریا برند

و انچه دُرد است در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاهدارند
و انچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاهدارند هرگاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کنند فی الحال باران
ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فراگرفته بپوشانند باران موقوف شود
و این عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه تندی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد ازان بردارند و هفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرپاس نو پیچیده نگاهدارند و قدری ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان
بوقت شیار می چسپد بهم رسانیده نگاهدارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسه سفال
بریزد و چند دانه را دران خاک نهان کند و قدری آب گرم دران ریزد و روی کاسه از کرپاس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد
ایضاً بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هرچه ازو سوال کنند انچه در
دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدرے
پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند انچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهدی را و اورا در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد
و بعد بست روز این طلسم را برکاغذ نویسد و قتیکه قمر متصل لطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
[illegible] و بعد آن ساعت ازان
کارد هدهد مذکور را ذبح کند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و
دل او را از میان دو کتف او برآورده مع تاج او و تمام اجنحه و سر پر اطول که بر ذنب وست در راس
و دل در جای بحفاظت نگاهدارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربای او بخورد
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم باشند پس تمام استخوانهای او
ملاس بر آب فگند ازان استخوانها سوی که بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاهدارد و یکی بزرگ در وسط آب

الیسه آنرا علیحده دارد و یکی بزرگ در ته آب شیشه آنرا علیحده نگاه دارد و دیگر استخوانهای خرد را
بادل وتاج وپرها دریک شیشه آتشی باظرف سفالین نهاده وسرش از گل حکمت بند کرده بآتش بسوزانند
تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر و بیان خاکستر مذکور خواهد شد اکنون
بیان هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالاے آب آمد طبع او ناری ست وتصرفات او
درنار شود ونام آن سجون وآن چنانست که آتش را فروخته کند وبر استخوان این خاتم  وین
اسم کیعلهوشیا بنویسد وچهل ودو بار همین اسم بخواند واز کوکب که صاحب الساعة باشد مدد طلبد
وگوید یا سجون خذ علی العیون وبگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
سوزان رفته وحال آنکه او با ایشان نشسته است وآن استخوان که بوسط آب ماند طبع او
هوائی ست وتصرف او در هوا شود ونام آن نیتون آن چنان ست که براستخوان این خاتم
 واین اسم لوسحطنیتیا بنویسد وچهل بار اسم مذکور بخواند واز صاحب ساعت
طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد وبگوید یا نیتون خذ علی العیون وگوید اینک رفتم
پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود ودر حقیقت او با ایشان
نشسته است وآن استخوانے که بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد وتصرف او بر جمیع ارضیات شود و
نام آن شمعون ست برآن استخوان این خاتم  واین اسم علکهسطلیتشیا بنویسد ودر
طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی از فلزات ومعدنیات باشد بدارد وچهل بار اسم مذکور را بخواند و
از صاحب ساعت مدد طلبد وگوید یا شمعون خذ علی العیون وبخواندن اسم مذکور مشغول
باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود ودر حقیقت غائب نیست مگر از نظرها

پنهان باشد وهرگاه استخوان ازان طاس بر دارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکستر که از استخوان وپرهای سوخته بهم حاصل شد
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر وصفت آن بگیرند حب الخروع وحب الآس و
حب الورد وحب الزبیب از هر کدام درمی وهر یک را جدا جدا بکوبند تا مثل غبار باریک شود وباهم بیامیزد
وهموزن ازان رماد یعنی استخوان سوخته بر هر دوان بیامیزد وبروغن قنطریا بامرشته تخمیر کرده حبها سازد
هر یک حب بقدر دو دانگ پس ازان رماد قدرے بچون آدم وگلاب حل ساخته ازان طلسم

ااســـ ٥ع ٩ ٧ ٩ اا و این اسم را علیاکطلطشیثا برکاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخواند پس
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی از آن چوب را بزیر دامن او
بخور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرها سے اهل انجمن اسپ یا گاو و یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانوری که از وحش و طیر باشد بگیرد بقدرت الهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو سنگ یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک شرفی و یک روپیه
و بهر دو سنگ با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ال ر ح م ان ال ه و خ م مساله سے دال
ح دال ل ه بعد از ان بر سنگ سرخ این اسم بنویسد ا ۲۱۹ ۹۹ اااا ۸ ح و ال اا ۸ اا و بر سنگ سفید
این شکل بنویسد ااا۹اسا ۹ااا ااا۹اا پس بگیرد دو زاغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را بر سنگ
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و جمله منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر سنگ سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کشند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکی دیگر پیوسته آن
مسافر است و آنکه با وی پیوسته آن مجاور است پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاهدارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام است هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا و نکال آخرت است **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و با آتش کباب
کنند و بسوزن آن با دام مقشر و شکر … را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاه دارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازه گاو یا
گاو میش تر دارند و صباح از شیر برآورده با آفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
با آفتاب خشک کنند بعد از ان بگیرند [illegible] بادام تره بآن [illegible] بروغن نفشه ویا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاه دارند و بعد از تنقیه پنج چوز بخورند تا بیست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره گوسفند [illegible] آید عروق از وی جدا کنند و پاک و صاف
کرده در گلاب بیاندازند دو سه روز در آفتاب بسایه … دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته وکوفته در سایه خشک کنند وهرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاه دارند و
بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند واگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال
مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب و هلاک است هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که هم هلاک
است **ایضاً** بگیرند جگر وزبان بره یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک و
کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حبها بقدر یک یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده
نگاه دارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است والا هم هلاک است
ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیرهٔ کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده و
کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً**
منع خواب بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زرنیخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ
بندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشتن یک
یک چشم او بازمی ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم
از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتیلهٔ کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال
دران پاتیله بریزند و بهم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند و وقتیکه اراده جمع
میان متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود و
بغض به محبت بدل گردد والا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید عطفت قلب فلان
بن فلانه آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خوردن آنگاه نتواند داشت تا بآن شخص نرسد و
اظهار محبت و آثار بیقراری بظهور نیاید چنانکه صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد
ایضاً برای عداوت اگر برعکس بالاراده تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین نیز
القاء عداوت ما بین ایشان خواهند چنین شود که تسکین هیجان آن محال باشد
ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در پتیله گذارند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن
پیاله

مغز اندازند چون بگدازد و مخلوط شود و در قارورہ کردہ نگاہدارند وقتیکہ خواہنش حرکت اسبابِ عداوت میان دو کس با محبت افتد طعامی پختہ دانگے از مرکب مذکور دران آمیختہ بہر دو بخورانند بقدرت اللہ تعالیٰ میان آن دو تن نوعی عداوت گردد کہ تسکین ہیجان آن ہیچ وجہ صورت پذیر نباشد

عمل مورث سطوت و ہیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یکمثقال و در ہنگیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی کہ [illegible] برآمدہ باشد بآن مخلوط کردہ حرکت دہند تا نیک آمیختہ شود و از آتش بردارند و صبر کنند تا منعقد گردد آنگاہ در قارورہ کردہ حفظ کنند اگر دانگے ازین ترکیب در طعامی کردہ بخورند ہر کہ در رو نظر افگند در کمال ہیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچہ از دیدن آن شخص خوفے و وہمی در دل ناظرین پدید آید اگر چہ پادشاہ ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار ہیبت نما بنشیند کہ از و اندیشہ مند و خائف باشد

عمل محبت و عطفت قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کردہ زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاہدارند تا مشتعل نشود و بعد گداخت یکمثقال مغز سر آدمی در آن انداختہ ترک کنند تا آب شود بعدش برداشتہ سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند اگر کسی خواہد کہ از ملکے کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید کہ ازین ترکیب مقدار [illegible] خود بمالد یا در کف دست خود نگاہداشتہ خود را بآن ملک یا آن زن نماید یا بہ دو کف دست چہرہ خود را مالیدہ خود را بآن نماید پس در رویت آن پادشاہ علامی عظیم بخشش بزرگ مبذول دارد کہ ہرگز شنیدہ آن نبودہ است و یا آن زن کہ خود را در نظرش آوردہ باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد کہ چار و ناچار خود را بآن رسانیدہ کامی از و در یابد فائدہ دیگر آنکہ ہرگاہ مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کردہ در پاتیلہ بآتش نرم گذاردہ حرکت دہند تا خشک شود و منعقد گردیدہ سم قاتل گردد ہر کہ مقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کردہ بخوراند بعلت [illegible] گردد [illegible]

تریاق دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیہ خون آدمی دو دانگے مایۂ آہو گداختہ تناول کنند مضرت این سم دفع کنند و ہمچنین فائدہ عجیب تر آنکہ دانگے از پیہ آدمی را گداختہ بسوراخ بینی و کف دست [illegible] چرب نمودہ این پیہ را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگے در ظرفی کردہ چہار قطرہ روغن کنجد در آن آمیختہ [illegible] و گداختہ خوب گداز نمایند از ذوب [illegible]

همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و
کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند و قتیکه نمک آبی یا
شوره یا نمک مشتی بر و پاشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست
همچنین در علاج مجنون روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را با هم آمیخته گداخته
در سوراخهاے بینی دیوانه چکانند هر چند مجنونے باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند
باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

و همچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال
روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت
دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لحوم
بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرده گوشت تازه بر وباند ایضاً از خواص عجیبه و
منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال شنگرف در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود پس
مقدار دو دانگ ازین خلط با وملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را
در هر دو گوش فرسی چکانند آن فرس را هنا و عادت متفطن و میمون و خجسته گردد و در هر لشکر که این
فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود و اگر احیاناً در ان لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن
قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس در ان معرکه یل در حین ترتیب صفوف
قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر
از جانب عسکر او باشد صیحه بسیار کند و پیشتر از همه در میدان آید و راکب خود را انگلین کرده بطرف
میدان میل کند و نزاع بر تقدیم بر همه جوید بقدرت الله تعالے

افادات هرمس
در فوائد خطاف

و قتیکه قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم
ظاهر بود باید که وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفے انداخته نگه دارند و مقدار دو حبه کافور
دران ملحق کرده یک مثقال سرمه نموده در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی زین امراض

نجات یابد و اگر مقدمۂ نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر

که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض است

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو جبه زهرهٔ خنزیر دران گداخته با طعام مخلوط کرده بخورد کسے دهد که در محبت عمل شدید قویست

عداوت زهرهٔ بوم یکدانگ را در ظرفے کرده وزن دو حبه زهرهٔ خنزیر بر و اضافه کرده بگزارند و بعد ازان در طعام شخصے که مستدعی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

معالجۂ مجنون

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون غراب و وزن دو حبه ازین خلط با سه قطره آب شاهسفرم در بینی مجنون که از معالجۂ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن الله تعالی ازالۂ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفے کرده مقدار دو حبه از مرارهٔ خنزیر اضافۂ آن نموده داخل طعام به نیت عداوت بخورد کسی دهند آن شخص بموجبی دشمن دوست شود گردد که تشریح راست نیاید

عقد شهوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفته در ظرفے بگزارند و قطره از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شهوت عجیب و غریب است

علاج قروح انسان و دواب

یک مثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم سلایه نموده دران افگنند و چهار مثقال روغن گاو اضافۂ آن کرده بآتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابه گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحۂ قدیمۂ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحۂ پشت دابه گزارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دانگے و دو حبه دماغ غراب بر و اضافه کرده نگاه دارند استعمالش در

عداوت عمل عجیب کند فائدہ دیگر خون سگ سیاہ باشقالی افتیمون مسحوق خورد شارب اواز تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاہ بانمک در امراض ام الصبیان جدید وقدیم خورند نجات دہد و رفع آن مرض کند

خواص گربہ سیاہ

انیاب گربہ وزن دانگی مسحوق کردہ در طعام آمیختہ بخورانند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً نسلے راکہ ہرگز بار نگیرد جگر گربہ سیاہ بریان نمودہ بخورانند باذن اللہ تعالی بارگیرد ایضاً سپرز گربہ سیاہ را اگر خشک کردہ بر مستحاضہ نہند خون او منقطع شود ایضاً پیہ گربہ سیاہ را بانمک افتیمون خورانند از شقیقہ و صداع و ام الصبیان ایمن باشد ایضاً عدقہ وی را ہر کہ خشک کردہ نزد خود دارد از ہر کسی کہ حاجت خواہد باجابت مقرون شود ایضاً ہر کہ خون وی را مقدار اوقیہ باوزن یکدانگ مایہ خرگوش بخورد نظر بہر زنی کہ افگند طالب وشدہ خود را باو رساند

خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشنوکہ ماخذ این رسالہ علم سیمیا مسمے بہ پنجہ قضا نتیجہ طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنہ کہ مشتمل بر یک مقدمہ و دو فصل است کتب معتبرہ این فن مثل شالین وسرمکتوم ورسائل ہلالیہ وغیرہ است

مقدمہ
در تعریف علم سیمیا

بدانکہ علم سیمیا مراد ست از علم تسخیرات و آن مسخر ساختن قوائے سیارگان و ملائم گردانیدن جنات ست بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نہایت شریف ست و تا وقتیکہ اوستاد کامل بہم نرسد ہرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت ننماید کہ بیم وخطر جانست وچون علم این اعمال بغیر اوستاد بیکار لہذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائک

ہر روز پنجشنبہ اول ماہ بعد از نماز صبح غسل کند در مکان پاک و مطہر در آید و ہزار بار سورۂ قل ہو اللہ

احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار
بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و
تا چارده روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و در روز پنجشنبه سوم پانزده هزار بار
بخواند و بعد ازان هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ
رَحْمَةً وَّعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ
هٰذِهِ السُّوْرَةِ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا
فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو
برادری شد بعد ازین پس هیچ مرده و غیبت مردم مگو و هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و
سورهٔ اخلاص میخوان و گوید نام من عبدالله است چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا بطرفة العین
بمکهٔ معظمه برسانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبدالاحد است چون قل هو الله بخوانی بیایم
و برائے تو روزی حلال بیاورم و هر چیزهاے مخفی ترا مطلع گردانم و سومی بیاید و گوید نام من عبدالصمد
ست چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و هر کاریکه اراده فرمائی سرانجام
دهم همچنین عهد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامهٔ سفید بپوشد و نان جو بی نمک و
دانهٔ انگور سیاه و مغز بادام خورد و هر صباح عود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و
طریق تسخیرات سبعهٔ سیاره و جنات دشوارتر است و خوفهای عظیم و هولهاے هوش ربا و جانکاه
دران واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیرد زبان گربهٔ سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم نهد بطریقیکه زبان مذکور درمیان دو چرم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده سوار رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً
اگر خواهد که هیچ سگی بر وی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشند بگیرد زبان سگ
سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه تابع او شوند هیچگاه قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

خاتمه در اظهار مدعا

نقلاً و مترجمون کتاب هذا مسمی بذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب ذهبی مذکور یافتیم از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر مساعد تو شود بهره و نصیب روزی گردد آید و بخت یاری کند و انگذارد ترا حرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد و لیکن اگر هدایت یافتی و ازین شجر ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین بر منهج دلخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین گردد و بهرهٔ عظیم بر دارد باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آبادی خلائق کمال اجتهاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا برین ما امر فرمودیم باخفا و اخفاط آن چنانکه تو دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه صفتش شنیدی و دیعت نمودیم پس باید که شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیله بتقدیم رسانی چه نگاهداشت تو این کتاب را بالکلیه موافقت آداب ماست و قبول عهد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا که ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحاله و تغییر که عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر که عالم ارواح ست پس ما را بجلی و صدی نباشد بلکه غرض ما اینست که آداب نگاهداشتن و محافظت این کتاب را بدانی و نا مستحق را بر اسرار آن اطلاع ندهی چه اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و فساد جسیم ست و الله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع از کارپردازان مطبع

پس از ثنا طرازی یزدان متعال عقده کشایان فنون پنجگانه یعنی کیمیا و لیمیا و هیمیا و سیمیا و ریمیا را بشارت تازه باد که درینولا مجموعهٔ نادر الوجود مسمی به جواس خمسه که معروف به طلسم سکندر ذو القرنین ست ها تا که این ساله شگرف مشتمل بر پنج علوم بود لهذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان متخلص بتبین نامش جواس خمسه معروف طلسم اسکندر ذو القرنین نهادند درین زمان فرحت توامان بربنای خواهش طالبان ذوفنون این مجموعهٔ نادر الوجود در مطبع نامی گرامی و مشهور نزدیک و دور منشی نولکشور بسرپرستی عالیجناب جلی القاب رای بهادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع موصوف بهزاران هزار خوش اسلوبی بار ششم بماه مارچ سنه ۱۹۱۵ع بزیور انطباع برآراسته شد خداوند عالم مقبول جهان گرداند

نام کتاب	قیمت
مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق غرائب المخلوقات کا مذکور مترجمہ مولوی مہدی علیخان - کاغذ سفید دو قسم (۱) باتصویر رنگین -	عما/پ
(۲) بغیر رنگ -	للعہ/پ
ترجمہ مطلع العلوم و مجمع الفنون - مترجمہ منشی زین العابدین خانصاحب مراد آبادی یہ عمدہ کتاب دو جلدوں مین یکجائی ہے یعنے جلد اول مین فنون مرکبات و مفردات ضرب الامثال نکات پسندیدہ اقوال حکما لطائف و ظرائف سیر و تاریخ اخلاق معانی بیان موسیقی کا بیان ہے اور (۲) جلد مین تمام علوم آبیات و فلسفیات کا ذکر ہے -	سے/پ
رسالہ معلم العمل مصنفہ مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست اناؤ مصنف تحفۃ العروس -	سہ/پ
عقل و شعور مصنفہ مولوی سید نظام الدین جس مین لڑکیون و لڑکون مردون و عورتون کی تعلیم کے لیے بوجہ دلبستگی افسانہ کے	

نام کتاب	قیمت
پیرایہ مین نصائح حکیمانہ و تدابیر مدبرانہ بیان کیے گئے کتاب اسم بامسمیٰ قابل پڑھنے کے ہے اور جب تک پوری نہ پڑھ لو چھوڑنے کو جی نہ چاہے -	عمہ/پ
دائرۂ علم حصۂ اول - چند معلومات مین -	ا/
باغ اعجاز جواہر - باتصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسپین ہستا سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہین - کاغذ سفید ولایتی -	۱۳/پ
حرز سلیمانی - یہ نقش آخری ہے اعمال و نقوش مجرب ہر قسم مین مولفہ خواجہ محمد اشرف علی صاحب -	۱۰
طلسم عجائب - ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب المخلوقات کا حال مع تصاویر از مولوی احمد علی -	سہ/
کلمۂ سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخون کے انتخاب	

نام کتاب	قیمت
وعجائب حالات ومحاورات سے ایک عمدہ مجموعۂ علمی ہوگیا ہے۔	۳/ر
رد الاباطیل۔ قوت واہمہ یعنے جو خیال شگون وغیرہ ہوتے ہین اُنکے ازالہ کے دلائل۔	۳/ر
اندرجال۔ جنتر ومنتر ہر قسم کے از منشی سوامی دیال خطاب رود ناگری۔	۲/ر
نافع الخلائق۔ ہر قسم کے اعمال و نقوش از حاجی محمد نوردار خان جاگیردار رلج کروی۔	عہ/ر
عقل وذہانت کی میزان	۳/ر پ
عجائب المعلومات	۲/ر
مسدس حالی	۲/ر ۶ پائی
فال خیال فالنامہ اُردو نظم	۶ پائی
سرود غیبی	۳/ر ۶ پائی
برآرندہ حاجات	۲/ر
عقد ثریا	۲/ر ۶ پائی
رسالہ قیافہ نظم	۶ پائی
حقہ جواہر	۶ پائی
تاثیر الانظار۔ خلاصۂ طلسم فرنگ	۴/ر ۶ پائی
طلسم روحانی۔ تعبیرنامۂ خواب از مولوی حسین احمد	۳/ر

نام کتاب	قیمت
رسالۂ معجزات انسانی بقاعدۂ طاقت مقناطیسی انگریزی سے ترجمہ از میر امداد حسین صاحب۔	۲/ر
رسالۂ جوہر جلاے برقی۔ حصۂ اول بیان ملمع سازی وتراکیب گلٹ وغیرہ مصنفۂ بابو جواہر لال۔	۳/ر
منظر چاند سورت ریاست بلرامپور کے ہاتھی کے حالات	۸/ر
جادو پرکاش یعنی تیسری کتاب جادو کے تماشے کی از منشی غلام نبی درباب شعبدہ بازی۔	۳/ر
دریاے طلسم۔ از منشی رام پرشاد تخلص عامل غیر مطبع۔	۹ پائی
مظہر المضامین۔ جسمین آلات برقی و دیگر عمدہ صنائع مرقوم ہین قابل دید ہے مولفۂ مولوی مظہر اسحق صاحب دہلوی۔	۵/ر
گورکھ دھندھا مسمی بہ نگارنامۂ معما از سید سراج الحسن۔	۳/ر
گلشن فال۔ فال نامۂ منظوم از خواجہ علی متخلص بہ ظفر۔	۱/ر